

ویژه  
اول ماه مه



# حقیقت

ارگان حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست) [www.sarbedaran.org](http://www.sarbedaran.org) شماره ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۳

## زنده باد اول ماه مه سرخ!

در این شماره می خوانید:

- § یادداشت‌هایی بر مطالعه  
«چه باید کرد؟» و مفاهیم آن  
برای مبارزه امروز ۲
- § جوهره انقلابی سازمان  
«کارگران صنعتی جهان»:  
جمع‌بندی از یک تجربه  
تاریخی جنبش کارگری  
در آمریکا ۹
- § بیاد جو هیل ۱۳
- § درس‌هایی از  
«چه باید کرد؟» برای  
سازماندهی ۱۸
- § تاریخچه سرود انترناسیونال ۲۲
- § سند تاریخی: اعلامیه مشترک  
کارگران تراکتور سازی و  
ماشین سازی تبریز ۲۴



# یادداشت هایی بر مطالعه «چه باید کرد؟»

## و مفاهیم آن برای مبارزه امروز

تلخیص از «کمونیست» ارگان تئوریک «حزب کمونیست انقلابی آمریکا»، شماره ۵، مه ۱۹۷۹

برنشتین در آلمان و مارکسیست های اصیل جریان داشت. برنشتین و دیگران سعی می کردند مارکسیسم را به سطح بورژوا فرمیسم تنزل دهند و با استدلالات امپریستی (تجربه گرایانه) آن را معقول جلوه دهند (چیزی که در شعار برنشتین تحت عنوان «جنبش همه چیز و هدف نهایی هیچ چیز» فشرده می شد). اکونومیستها بانفوذترین نمایندگان این گرایش در روسیه بودند. البته «مارکسیست های قانونی» را نیز باید جزء این جریان بحساب آورد.

اکونومیستها بطور علنی از خط برنشتین دفاع نمی کردند. آنها نیازی نداشتند که به اندازه برنشتین جلو بروند. آنها خود را پشت خصلت دو مرحله ای انقلاب روسیه پنهان می کردند. معنایش این بود که چون سرنگونی سرمایه داری در دستور کار فوری نبود می توانستند پوششی داشته باشند برای اینکه رک و راست عقاید ضد مارکسیستی خود را مطرح نکنند. مثلاً برنشتین و شرکایش تلاش می کردند ثابت کنند که سرمایه داری لزوماً باعث فقر توده ها نمی شود. با برنشتین، اپورتونیسیم راست تبدیل به رویزیونیسم (تجدید نظر در اصول مارکسیسم) شد. برنشتین تلاش می کرد که در نظریات مارکس تجدید نظر کند. اکونومیستها یک رگ قوی آگنوستیکی (شک گرایی) داشتند. (به فصل اول «چه باید کرد؟» رجوع کنید) و آشکارا یک بازی التقاطی را به پیش می بردند، یعنی از نظرات برنشتین بمتابه یکی از «گرایشات بسیار پرولتری که باید آزادانه درون سوسیالیسم بین المللی رقابت کند»، دفاع می کردند. و از برخی استدلالات برنشتین علیه تحلیل مارکس از فقر، استفاده می کردند.

آنگونه که از اسمشان پیداست مشخصه اکونومیستها و خدمت شان به این گرایش اپورتونیستی بین المللی عبارت بود از پرستش مبارزه خودبخودی و مبارزه اقتصادی طبقه کارگر (و اصرار آنها بر اینکه کارگران نیز باید آن را پرستش کنند!) این امر اشکال کمابیش وقیحانه ای بخود گرفت. آنها ادعا می کردند که شعار جنبش طبقه کارگر باید «مبارزه برای بهبود شرایط اقتصادی» باشد زیرا به اعتقاد آنان مبارزه اقتصادی ابزاری است که وسیع تر از هر وسیله دیگر می تواند توده های کارگر را به مبارزه سیاسی بکشد. یا وقتی که می خواستند التقاطی تر و در شکل

(کمونیستها)، مساوی است با تقویت نفوذ ایدئولوژی بورژوازی در میان کارگران. علیرغم اینکه کم بها دهنده چنین نیتی داشته باشد یا نداشته باشد. (۲)

اما «چه باید کرد؟» - اولین اثری نبود که لنین در آن به نقد «اکونومیستها» پرداخت. «بیانیه اعتراضی سوسیال دمکراتها» که در اواخر سال ۱۸۹۹ نوشته شد، «گرایش قهقرایی در سوسیال دموکراسی روسیه» (۱۸۹۹)، «وظایف عاجل جنبش ما» (۱۹۰۰)، «از کجا آغاز کنیم؟» (۱۹۰۱) همه آثار مهم لنین در مورد این انحراف هستند. اما «چه باید کرد؟» همه جانبه ترین و قطعی ترین ضربه را به این خط اپورتونیستی و اپورتونیستها زد. ابعاد و عمق این اثر نشان می دهد که انحراف اکونومیستی یک مشکل جزئی برای حزب روسیه نبود، بلکه در واقع گرایشی جان سخت بود که اگر از نظر بینشی، خط سیاسی و خط تشکیلاتی از مارکسیسم انقلابی و اصیل متمایز و بطور همه جانبه افشا نمی شد و خصلت انقلابی حزب جوان روسیه را تغییر می داد. این یادداشتها تلاشی در جهت بیرون کشیدن برخی از مسائل جدل برانگیزی است که تاکید سیاسی لنین در «چه باید کرد؟» را در بر می گیرد و تلاشی است برای نشان دادن مفاهیم آن برای مبارزه امروز. این یادداشتها همه جانبه نیست و شیره تحلیل اثر بزرگ لنین را بیرون نمی کشد، بلکه تنها روی برخی از سوالات عمده سیاسی که در فصل دوم و سوم این اثر مطرح شده متمرکز است. (حتی در رابطه با این دو فصل نیز بسیاری از مطالب مهمش فقط مورد اشاره واقع شده اند).

ولی در ابتدا یک تحلیل کوتاه از نقش «چه باید کرد؟» در حزب سوسیال دمکرات کارگران روسیه و جمع بندی کوتاه از مشخصات مرکزی خط اکونومیستی روسیه بمتابه یک زمینه مقدماتی لازم است.

### اکونومیسم چه بود؟

لنین گفت: «زمان آن است که از این گرایش جمع بندی شود، گرایشی که محتوای آن بطور نادرست و بطور نارسا بعنوان «اکونومیسم» تشریح شده است (۳). محتوای اکونومیسم، فرمیسم بورژوا لیبرالی بود. در میان کمونیستهای جهان یک مبارزه دو خط حاد بین رویزیونیسم به نمایندگی

«اگر مبارزه کارگران فقط برای بهبود شرایط شان باشد، نیازی به سوسیالیستها ندارند. در تمام کشورها کارگرانی هستند که برای بهبود بخشیدن به شرایط خود دست به مبارزه می زنند، اما آنها هیچ چیز در مورد سوسیالیسم نمی دانند و حتی نسبت به آن خصومت دارند.» - لنین (۱)

«چه باید کرد؟» که در سال ۱۹۰۱ توسط لنین نوشته شده (و برای اولین بار در سال ۱۹۰۲ منتشر شد) بدون شک یکی از آثار بزرگ مارکسیستی برای تمام دوران است. اثر کلاسیکی که ارزش آن برای پرولتاریای بین المللی در طول سالها هرگز محو نشده است. این اثر یک پلمیک همه جانبه و پیگیر علیه گرایش سیاسی اپورتونیستی در حزب سوسیال دمکرات کارگران روسیه (نام حزب کمونیست روسیه در آن زمان) است. از آن زمان این گرایش «اکونومیسم» نام گرفت. لنین در افشای تفاوت این شکل از اپورتونیسم سیاسی با مارکسیسم، اثری را خلق کرد که در مورد انحرافات پراگماتیستی - فرمیستی در جنبش کارگری، ضرورت حزب پیشاهنگ طبقه کارگر و خصلت و نقش آن در رهبری مبارزات طبقه کارگر، نقش مطبوعات حزبی (بخصوص نقش حیاتی افشاگری سراسری)، اهمیت مبارزه تئوریک برای انقلاب پرولتری، اهمیت و نقش فعالیت کمونیستها در میان اقشار غیر پرولتری و غیره، خدمات بزرگی به جنبش کمونیستی کرده و می کند.

محور تمام این مباحث و آنچه که می توان از آن بعنوان مهمترین خدمت کلی لنین در این اثر برجسته نام برد، خطی است که وی در مورد نقش عنصر آگاهی در انقلاب پرولتری ارائه می دهد. لنین بر رابطه بین عنصر آگاهی و عنصر خورویی پرتو می افکند و نشان می دهد که چگونه ایدئولوژی پرولتری کاملاً از آگاهی تریدیونیونی (سندیکائی) متفاوت است و اینکه آگاهی تریدیونیونی چیزی بیشتر از آگاهی بورژوایی نیست، و عنصر آگاه یا حزب پرولتری که توسط پیشرفته ترین تئوری هدایت می شود باید بدون خستگی فعالیت کند که توده ها را به سطح این فهم و درک پیشرفته برساند و آنها را برای انقلاب آماده کند. آنگونه که لنین گفت: «... ستایش از خودرویی جنبش طبقه کارگر، کم بها دادن به نقش عنصر آگاه و نقش سوسیال دمکراسی

قدیمی حزب کمونیست آمریکا در جنبش انقلابی جدید درگیر بودند و در میان اینها کسانی بودند که آگاهانه از رویزونیسم بریده بودند (حداقل به درجاتی). بخشی از انتقاد آنها به «حزب کمونیست آمریکا» این بود که در آن حزب - بخصوص در سالهای قبل از انحطاطش - مبارزه ایدئولوژیکی تئوریک، وجود نداشت.

اما علت اساسی تر این بود که، آن روشنفکران انقلابی که در خیزش سال های ۶۰ به ظهور رسیدند، برای یافتن جواب به سوالاتشان مبنی بر اینکه مبارزه به کدامین سو باید برود و چه جهتی اتخاذ کند، مجبور بودند خودشان میراث انقلابی پرولتاریا را جستجو و کشف کنند، چرا که به دلیل خیانت کامل «حزب کمونیست آمریکا» ارتباط این نسل و خیزش دهه ۶۰ با سوسیالیسم علمی، کاملاً قطع شده بود.

انقلاب کبیر فرهنگی پرولتری در چین محرک عظیمی برای حرکت رو به جلوی انقلابیون نوظهور آمریکا بود (در کشورهای دیگر نیز همینطور). در اواخر سال های ۶۰ و اوایل سال های ۷۰ مارکسیسم انقلابی از درون یک دوره فشرده کشف و فرا گیری مجدد و دفاع مجدد در عرصه تئوریک علیه رویزونیسم نوع روسی، نفوتروتسکیسم، تئوری های «جدید کارگری» و گواریسم گذر کرد و توانست مجدداً مارکسیسم انقلابی را (هر چند در اشکال ابتدایی) به میان کارگران و اقشار دیگر ببرد.

سوال این نیست که آیا هر طرح جزئی و برنامه ای در «چه باید کرد؟» با اوضاع جاری در آمریکا می خورد یا نه. چرا که آثار مارکسیستی نسخه نیستند. نکته در آن است که دقیقاً کته تئوریک و مسائل سیاسی مورد بحث و پاسخ داده شده در این اثر جزء اصول اساسی مارکسیسم است که دارای ارزش فناپذیر بوده و برای پیشبرد وظیفه عاجل تدارک انقلاب، درک عمیق و بکار بست این اثر حیاتی است.

### نوشته های قبلی لنین

در برخی نوشته های پیشین لنین زوایای متفاوت تری را می توان مشاهده کرد. بطور مثال در اثر «وظایف سوسیال دمکرات های روس - ۱۸۹۷» لنین گرایش به آن دارد که وظایف اقتصادی و سیاسی را به یک اندازه بها دهد. او هم چنین دو جنبه عمده از «وظایف سوسیالیستی» را ترویج سوسیالیستی و تبلیغ اقتصادی در میان کارگران می شمرد. هر چند لنین در این اثر تأکید زیادی بر آزیتاسیون سیاسی می گذارد، اما تمام این مقوله را زیر سوء تیتیر «وظایف دمکراتیک» که ناظر بر مبارزه علیه تزار بود، قرار می دهد.

سه نکته در مطالعه این مقاله فوراً مشاهده می شود. یکم تأکید بسیار لنین روی این نکته که وظایف دمکراتیک و وظایف سوسیالیستی را نباید از هم مجزا کرد. بنابراین، در جدا کردن زیر تیتیرهای مختلف، هدف سیاسی انقلابی عمده و فوری (که سرنگونی تزار بود) جزء وظایف دمکراتیک به شمار

آنها بود و آنها مرتباً این نقل قول مارکس را استفاده می کردند که، «هر قدم جنبش عملی بسیار مهمتر از یک دوجین برنامه است.» (۵) در واقع این نقل قول را بر بستر مسایلی طرح می کردند که معنای دقیقش این بود: «جنبش همه چیز است، هدف نهایی هیچ چیز.» آنها در مورد «تاکتیک - پروسه» زیاد حرف می زدند و منظورشان این بود که هیچ نقشه ای که متکی بر تحلیل علمی از روند و جهت اوضاع باشد و بتوان وظایف عملی کمونیستها را از آن نتیجه گیری کرد، نمی توان ریخت. از نظر آنها تمام وظایف توسط اوضاع جاری جنبش توده تعیین می شوند و واقعیت آن چیزی است که در سطح جریان دارد. آنها مصرانه موعظه می کردند که انقلابیون باید «تماس نزدیک و ارگانیک» (۶) با این «واقعیت» داشته باشند. یعنی کمونیستها باید همراه با جریان خودبخودی توده ها و گرایش غالب در میان توده ها قل بخورند و نه اینکه بر روی جهان و منجمله بر روی جریان خودبخودی و جنبش خودبخودی تأثیر بگذارند و آن را تغییر دهند! علیه این چیزها و بیشتر از این چیزها بود که لنین آتش حمله خود را در «چه باید کرد؟» گشود و در نبرد با این گرایش، اصول مهم و راهنما برای جنبش بین المللی کمونیستی پیش گذاشت. با این وصف متأسفانه اکثر آنها مورد بی اعتنائی واقع شده یا حداکثر نیمه نیمه در دست گرفته شدند.

بطور مثال در اوایل ۱۹۲۰ حداقل یک بخش از کمینترن معتقد بود که روسیه یک مورد استثناء بود که خط سیاسی «چه باید کرد؟» در آن کاربست داشت و خط این اثر قابل پیاده کردن در نقاط دیگر جهان نیست! به همان اندازه که «چه باید کرد؟» مورد بی اعتنائی قرار گرفت، کتاب دیگر لنین به نام «چپ روی، بیماری کودکی در کمونیسم» با تفاسیری یک جانبه و راست، توسط رویزونیستهای قهار مورد سوء استفاده قرار گرفت.

این اثری است که باید بکار بست و اثرات آن را بررسی کرد، حداقل بهممان اندازه که «چه باید کرد؟» مورد بی اعتنائی قرار گرفته این اثر بطور یک جانبه و غلط تبلیغ شده و در تاریخ اخیر، رویزونیستها از آن سوء استفاده می کنند.

### نقش «چه باید کرد؟» در جنبش نوین کمونیستی

برای ایجاد یک پیشاهنگ نوین طبقه کارگر در کشور آمریکا، مبارزات خطی حادی در جنبش کمونیستی انجام گرفته است. و در اغلب این مبارزات، «چه باید کرد؟» در مرکز بحث و جدلها قرار داشته است. حزب ما (آر سی پی) از ابتدای تشکیل «اتحاد انقلابی» (آر.یو. سازمان اولیه ای که به «حزب کمونیست انقلابی آمریکا» تبدیل شد) بسیار بیشتر از «حزب کمونیست آمریکا» - حتا بیشتر از دوره ای که حزب کمونیست آمریکا هنوز رویزونیست نبود - به تئوری انقلابی اهمیت می داد. چرا؟ یکم اینکه تعدادی از کادرهای

«تصفیه» شده تر حرف بزنند می گفتند که مبارزه اقتصادی مهم ترین شکل جنبش کارگران است، اما «می توان بر مبنای صرفاً اقتصادی، تهییج سیاسی هم نمود» (لنین دربخش اول از فصل سوم «چه باید کرد؟» که عنوان آن «تهییج سیاسی و محدودیتی که اکونومیستها به آن تحمیل می کنند» این کلک التقاطی را افشا می کند). عبارت دیگر از نظر آنان برخی اوقات اشکالی ندارد که کارگران را مهمان سیاست کنیم. نظر آنها نسبت به مبارزه سیاسی این بود که از یک طرف، مبارزه انقلابی علیه تزار مانع بیشترین استفاده از مبارزه اقتصادی می شود؛ و از طرف دیگر، لازم است که به «مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی داده شود» یا «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» سازمان داده شود. یعنی تلاش کنیم «تحقق این خواست های صنفی و بهبود شرایط کار را از طریق قانون گذاری و اقدامات اداری تضمین کنیم.» به یک کلام، رفرمیسم بورژوازی رک و پوست کنده. رفرمیسم آنها هم چنین در غرق کردن مبارزه در کسب «نتایج محسوس» منعکس می شد. برخی از اکونومیستها حتی بطور علنی این را تبلیغ می کردند که مبارزه سیاسی علیه تزار باید به بورژوازی لیبرال واگذار شود و مبارزه کارگران باید معطوف به کسب نتایج محسوس اقتصادی باشد. (البته ادامه منطقی خط اکونومیستها به اینجا می انجامید، حال چه علنی آن را می گفتند چه نمی گفتند).

بر مبنای اینکه تزار مبارزات سیاسی را با سرعت در هم شکسته بود، آنها تز «راه کمترین مقاومت» را پیش می گذاشتند و چنین استدلال می کردند که مبارزه اقتصادی عبارت است از «راه کمترین مقاومت». (۴) و اینکه چون کارگران وسیعاً درگیر مبارزه اقتصادی هستند، پس کمونیستها باید مشغول سازمان دادن این مبارزه شوند تا اینکه این مبارزه در تکامل خود تبدیل به یک مبارزه سوسیال دمکراتیک (کمونیستی) شود. آنها می گفتند، کارگران قبل از اینکه وارد میدان های نبرد دیگری شوند باید ابتدا در جریان مبارزه اقتصادی قدرت خود را رشد دهند. استدلال می کردند که از طریق مبارزه اقتصادی، کارگران نه تنها یاد می گیرند برای منافع خود بجنگند بلکه از این طریق می توانند افق مبارزاتشان را نیز رشد دهند. اکونومیستها همچنین می گفتند که کارگران هر آنچه را که لازم است در مورد ماهیت استبداد تزاری بدانند از طریق همین مبارزات اقتصادی می آموزند! برای اکونومیستها آن نشریاتی اهمیت کلیدی داشتند که دارای خصلت محلی بودند و برحسب مبارزه خودبخودی و در خدمت به آن تنظیم می شدند. آنها مصر بودند که صندوق های اعتصاب و دیگر تشکلات نوع اتحادیه ای برای طبقه کارگر بسیار مهمتر از حزب سیاسی می باشند. این اکونومیستها هر نوع فعالیت یا مبارزه تئوریک را تحقیر کرده و مصرانه بر این عقیده خود پافشاری می کردند که کار در میان هر قشری بغیر از پرولتاریا یک انحراف غیرقابل بخشش است.

بیش آنها پراگماتیسم بود. یعنی «آن چیزی مطلوب است که در جریان است». این شعار اساسی



می آید، در حالی که هدف سیاسی انقلابی عمده در آمریکا و وظایف مرتبط با آن را نمی توان زیر وظایف دمکراتیک گذاشت!

دوم، در این مقاله لنین بخشا علیه نارودنایولیا (طرفداران مشی چریکی در روسیه - ج) جدل می کند و نه علیه اکونومیستها. خط نارودنایولیا این بود که طبقه کارگر در انقلاب روسیه، کاملا یک فاکتور غیر مهم است و می گفتند سرمایه داری لزوما در روسیه رشد نخواهد کرد، درحالی که آن موقع به مقدار بسیار زیادی در روسیه رشد کرده بود. بخشی از این مبارزه خطی در برگیرنده این بود که آیا مبارزه اقتصادی اصلا دارای اهمیتی برای انقلاب در روسیه هست یا نه. (۷)

مقالاتی مانند «وظایف» در دوره اولیه تاریخ سوسیال دمکراسی روسیه نگاشته شده اند. حزب سوسیال دمکرات کارگران روسیه زمان زیادی را در پلمیک علیه نارودنیکها گذرانده بود؛ از سوی دیگر با محدود کردن فعالیت هایش به محافل ترویج، مدتی طولانی خطا کرده بود. لنین در مقاله فوق الذکر هنوز علیه آن خطاها مبارزه می کند. به عبارت دیگر بلشویکها در جریان تغییر جهان توانستند شناخت بیشتری کسب کنند. یعنی اینکه در مقالات اولیه برخی فرمولبندی های ضعیف وجود دارد، اگرچه از همین مقالات بسیار می توان آموخت و مسلما نسبت به هر چیز دیگری که در آن زمان از روسیه بیرون می آمد، هم پیشرفته تر بود و هم بیشتر به حقیقت نزدیک بود و نیز درست ترین خط را در راه پیشروی نشان می داد.

کسانی که سعی می کنند خطی بغیر از خط "چه باید کرد؟" در لنین جستجو کنند به مقاله ای بنام «درباره اعتصابات» (۱۸۹۹) اشاره می کنند. این مقاله ایست که در آغاز مبارزه علیه خط اکونومیستها نوشته شده است. در واقع مقالات «اعتراضی از سوی سوسیال دمکرات های روسیه» و «گرایش قهقرایی در سوسیال دمکراسی روسیه» قبل از آن نوشته شده اند. «درباره اعتصابات» اساسا یک جمع بندی درست از این که چه چیزی را می توان از طریق اعتصابات بدست آورد و آموخت، ارائه می دهد. لنین در جمع بندی اش تاکید می کند که اعتصابات یک «مدرسه جنگ» است و نه «خود جنگ». مقاله چنین نتیجه گیری می کند: «کارگران می توانند و باید از اعتصابات منفرد وارد مبارزه طبقه کارگر برای رهایی همه زحمتکشان، شوند. آن طور که در واقع در تمام کشورها می کنند. زمانی که تمام کارگران آگاه، سوسیالیست شوند، یعنی زمانی که برای رهایی تلاش کنند، زمانی که در سراسر کشور متحد شوند تا سوسیالیسم را در میان کارگران اشاعه دهند و به کارگران تمام طرق مبارزه علیه دشمنشان را آموزش دهند، زمانی که آنها یک حزب کارگران سوسیالیست را که برای رهایی تمام خلق از ستم حکومت و رهایی زحمتکشان از یوغ سرمایه مبارزه می کند، بسازند، فقط آن زمان است که بخشی لاینفک از جنبش عظیم کارگران همه کشورها می شوند، جنبشی که کارگران همه کشورها را متحد می کند و پرچمی

وظیفه سرنگونی استبداد تزاری را بطور خاص، پیش می بردند.» (۱۰)

دوم، از سیاست پیشین کمونیستها که بدلیل آنکه نیروی کوچکی بودند کارشان را به فعالیت در میان کارگران متمرکز می کردند، دفاع می کند. تمام این مباحث بر بستر شرایطی است که لنین می گوید زمان آنست که کمونیستها به فعالیت در میان اقشار دیگر بپردازند (۱۱). لنین در مقاله فوق الذکر (وظایف سوسیال دمکراتها) می گوید در گذشته غلط بود اگر کمونیستها نیروهایشان را پراکنده می کردند. در عین حال بخش مهمی از مقاله را اختصاص می دهد به اینکه آنها باید به آنچه در میان اقشار و طبقات دیگر می گذشت توجه کنند، تا بتوانند آن را برای پرولتاریا شرح داده و در صورت امکان در میان اقشار دیگر تبلیغ کنند (بیشتر بصورت تصادفی تا نقشه مند).

لنین یک جمع بندی جالب و کوتاه از آن

را که روی آن نوشته شده «کارگران سراسر جهان متحد شوید» بلند می کند.» (۸)

لنین به روشنی اعتصابات را از مبارزه آگاهانه طبقاتی که کارگران باید آن را آگاهانه بسازند متمایز می کند. فقط با بی اعتنایی یا عوامفریبی می توان مقاله ای علم کرد که هدف عمده اش تشریح مقوله ای خاص است (اعتصاب) و آن هم در مقابل "چه باید کرد؟" که یک بیانیه کلی است در مورد اینکه چه راهی به انقلاب می انجامد.

لنین در «چه باید کرد؟» دوره های مختلف جنبش روسیه را تشریح می کند (۹). آنچه که او در مورد این دوره ها برجسته می کند دو نکته مهم است. اول، از فعالیت سوسیال دمکرات های جوان دفاع می کند که در سالهای ۱۸۹۰ «با حرارت تبلیغ اقتصادی را به پیش می بردند... ولی به آن بعنوان یگانه وظیفه خود نمی نگریستند. بلکه بالعکس درست از همان آغاز، وسیع ترین وظایف تاریخی سوسیال دمکراسی روسیه بطور عام و

هیچ نیست مگر مرحله گرایی، که لنین به اکونومیستها نسبت می دهد. تاکید لنین در «چه باید کرد؟» بر این استدلال بود که تا چه حد خط اکونومیستها بر زمینه برآمد مبارزات اقتصادی کارگران و رشد روزافزون علائم یک فعالیت نوین انقلابی در میان اقشار دیگر خطرناک است. اکونومیستها در مورد اینکه چگونه توده ها باید فقط برای «خواسته های ملموس» بجنگند (یا خواهند جنگید) سخن می رانند و آشکارا اعلام می کنند که سیاست برای کارگران باید به تقاضاهایی از دولت برای رفم هایی مانند حقوق بیکاری، بیمه و غیره باشد. مسلما این دید چنان برآمدی را فقط به عقب خواهد کشاند.

مضافا، واقعیت آن است که مبارزه اقتصادی بخودی خود در اختیار سیاست های بورژوازی قرار می گیرد. چه جنبش اعتصابی در سطح نسبتا بالایی باشد چه پائین، فرقی در مسئله ندارد. بدلیل آن که مبارزه اقتصادی مبارزه ای است در چارچوب فروش نیروی کار کارگر. بنابراین کاملا در چارچوب مناسبات تولیدی بورژوازی رخ می دهد و بخودی خود به سیاست انقلابی یعنی محو این مناسبات تولیدی از طریق سرنگون کردن ربنایی که آن را محافظت و اعمال می کند، کشیده نخواهد شد.

اکونومیستهای روسیه در مورد مرحله ای صحبت می کردند که اصلا وجود نداشت. اکونومیستهای آمریکایی هم (که می گویند ما باید از نقطه و سطحی که امروز کارگران در آن هستند به مبارزه دامن بزنیم) در مورد چنین مرحله ناموجودی صحبت می کنند: مرحله ای که کارگران مبارزه اقتصادی خود را تا حدی بطور اتوماتیک یا با برخی کمک های کمونیستها به پیش می برند و مبارزه آنها خودبخود بطرف سیاست های سوسیالیستی می چرخد؛ چنین مرحله ای وجود خارجی ندارد. اتفاقا، در جریان مبارزه اقتصادی وقتی که کارگران، بقول انگلس، «تلاش زیادی برای به زانو در آوردن یک کارفرمای واحد» می کنند یا زمانی که مبارزه علیه بورژوازی در این جنبه وسیع و گسترده شده، بیش از هر زمان دیگر بردن سیاست به میان کارگران، برای هدایت جنبش کارگران به سوی یک مبارزه آگاهانه طبقاتی سیاسی، عاجل است. نباید در هیجانات آن لحظه گیر کرد و فرصت های بسیار مهم و عاجلی را که برای ارتقاء دید کارگران بوجود آمده از دست داد.

مبارزه طبقاتی حاد، منجمله مبارزه اقتصادی، چشم مردم را به سوالات بزرگتر باز می کند و آنها فقط زمانی جواب این سوالات را خواهند گرفت و یا حتی خواهند آموخت که در مورد این سوالات پایه ای تر فکر کنند که کمونیستها آن را در میانشان طرح کنند. اما عکس این درست نیست. اگر مبارزه در سطح پائینی باشد، اولویت دادن اقتصاد بر سیاست، کارگران را به سیاست های کمونیستی نزدیک تر خواهد کرد. مبارزه اقتصادی اگر بحال خود رها شود، در خدمت سیاست های بورژوازی قرار می گیرد. حتی وقتی که مبارزه در سطح پائینی قرار دارد، تاکید نهادن بر اقتصاد در

حقوق سیاسی پرولتاریا، همواره اولویت مبارزه سیاسی را اعمال می کند.» (۱۴)

اما لنین در نوشته «چه باید کرد؟» بسیار آگاهانه هر نوع گرایش به چنین تفکری را حذف کرده است. لنین در افشای تز رفرمیستی اکونومیستها مبنی بر «جنبه سیاسی دادن به همان مبارزه اقتصادی» تشریح می کند که نظرگاه سوسیال دمکراتیک نسبت به رفرمها چیست؟ «به یک کلام، سوسیال دمکراسی مبارزه برای رفم را بمتابه جزئی از کل، تابع مبارزه انقلابی برای آزادی و سوسیالیسم می داند.» (۱۵) هم چنین نقل قول های بیشمار دیگری از او وجود دارد که در آن ها تاکید می کند این اکونومیسم نه فقط مساوی با کنار گذاردن مبارزه علیه تزار است بلکه مساوی با کنار گذاردن سوسیالیسم است.

رجوع لنین در «چه باید کرد؟» به اروپای غربی حتی به انگلستان که جنبش های تردیونیونی بزرگ در آنجا وجود داشت و رهبران تردیونیون که «به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی می دادند»، نشان می دهد که او به روشنی فهمید حتی در دمکراسی ها، دامن زدن به خودرویی و متمرکز کردن توجه کارگران به مبارزه اقتصادی، آنان را به آگاهی طبقاتی نزدیکتر نمی کند. در نامه «به رفیق بل» از بریتانیا که در سال ۱۹۲۱ نوشته شده لنین در مورد مبارزات سیاسی و اقتصادی این گونه سخن می گوید: «آنچه که شما می گویند بسیار جالب است. شاید آغاز جنبش توده ای واقعا پرولتری به معنای کمونیستی اش در بریتانیای کبیر باشد. متاسفانه ما هنوز در انگلستان مجامع ترویج برای کمونیسم کم داریم (با در نظر گرفتن حزب کمونیست بریتانیا) و جنبش کمونیستی توده ای نداریم.....»

اقدامات اقتصادی (مانند ناهارخوری های کمونی) خوب هستند، اما قبل از پیروزی انقلاب پرولتری در انگلستان دارای اهمیت زیادی نیستند. اکنون مبارزه سیاسی مهمترین مسئله است.

سرمایه داران انگلستان زیرک و ماهر می باشند. آنها مستقیم یا غیرمستقیم از ناهارخوری های کمونی دفاع خواهند کرد که توجه را از اهداف سیاسی منحرف سازند.» (۱۶)

عدم وجود استبداد به هیچ وجه از وظایف مربوط به ارتقا افق دید کارگران و آماده کردن آنها برای مهمترین وظیفه سیاسی شان یعنی سرنگونی سیستم سرمایه داری چیزی کم نمی کند و این امر جز از طریق افشاکاری سیاسی همه جانبه، متمرکز کردن توجه کارگران بر روی مسائل حیاتی روز و مقابله با بینشی که مهمترین مسئله را مبارزه کارگران برای اصلاح شرایط بردگی شان معرفی می کند، امکان پذیر نیست.

### تردیونیونیسیم در سال ۱۹۰۱ بورژوا رفرمیسم بود؛ اکنون نیز چنین است

خطی که می گوید طبقه کارگر قبل از اینکه توجه اش عمدتا بطرف سیاست بچرخد باید ابتدا یک دوره دست به مبارزه اقتصادی قدرتمند بزند،

تحولاتی که در حزب کار سوسیال دمکرات کارگران روسیه رخ داد و زمینه مساعدی را برای انحراف اکونومیستی فراهم کرد، ارائه می دهد. این جمعبندی در مقاله «وظایف عاجل جنبش ما» منعکس است: «به عقیده ما زمینه برای این اوضاع تاسف بار توسط سه چیز آماده شده بود. اول، سوسیال دمکراتهای روسیه در فعالیت های اولیه شان، خود را صرفا به کار در محافل پروپاگاندا (ترویج) محدود می کردند. زمانی که ما تبلیغ در میان توده ها را در پیش گرفتیم، نتوانستیم خود را از افتادن به آن سوی افراط باز داریم. دوم، در فعالیت های اولیه مان باید برای حق موجودیت مان علیه هواداران نارودنایولیا که از «سیاست»، فعالیتی منفرد از جنبش طبقه کارگر می فهمیدند و آن را کاملا به مبارزه توطئه آمیز تنزل می دادند، دفاع کنیم. در رد اینگونه سیاست، سوسیال دمکراتها زیاده روی کرده و سیاست را به عقب صحنه راندند. سوم، با فعالیت در محافل کوچک محلی کارگران، سوسیال دمکراتها نسبت به تشکیل یک حزب انقلابی که بتواند تمام فعالیت های گروههای محلی را ترکیب کرده و سازمان دهی فعالیت انقلابی بر پایه خطوط صحیح را امکان پذیر کند، توجه کافی نکردند. غلبه کار منفرد تبلیغی با غلبه کار اقتصادی مرتبط است.» (۱۲)

توجه کنید که در این جمعبندی لنین هیچ جا نمی گوید که ممکن است برخی اوقات تاکید بیشتر گذاردن بر روی مبارزه اقتصادی و آن را بر مبارزه سیاسی ارجحیت بخشیدن صحیح باشد. او جمعبندی کرد که چنین جهت گیری غلط است و به طرز مرگباری هم غلط است. حتی در مراحل آغازین جنبش، زمانی که سوسیال دمکراتها کار عملی شان را در میان کارگران آغاز کرده اند چنین گرایشی غلط بود. در سال ۱۹۰۱ زمانی که خیزش کارگران در نقطه اوج بود و در مجموع اوضاع روسیه حادتر می شد چنین گرایشی کاملا غلط بود. (۱۳)

### وجود تزار چه تاثیری می گذاشت؟

وجود استبداد تزاری در روسیه انعکاسی بود از پیروزی ناکامل بورژوازی بر فنودالیسم. استبداد متکی بود به وجود بقایای فنودالیسم که بخش اعظمی از دهقانان را در حالت نیمه سرف نگاه می داشت و تمام توده های زحمتکش (کارگران و دهقانان) را از حقوق سیاسی محروم می کرد. استبداد در عین حال، حداقل تا درجه معینی مانعی بود در مقابل طبقات دارا منجمله بخش هایی از بورژوازی لیبرال. وجود چنین وضعی به معنای آن بود که انقلاب روسیه دارای دو مرحله دمکراتیک و سوسیالیستی است. آنگونه که قبلا خاطر نشان شد، برخی از نوشته های قبلی لنین و حتی نوشته های اولیه او علیه اکونومیستها تا حدی این گرایش را دارد که اهمیت مبارزه سیاسی را به وجود استبداد وابسته کند. بطور مثال لنین در «اعتراضی از سوی سوسیال دمکراتها» می گوید: «تجربه تاریخ بطور غیرقابل بازگشتی ثابت کرده که فقدان آزادی یا محدودیت

این مطالبات بنا کنند، نیازها برآورده خواهد شد. در این حالت کمونیستها کارگران را از رسیدن به آگاهی همه جانبه در مورد نظام سرمایه داری و نابودی آن توسط طبقه کارگر محروم می کنند. کسانی که این تئوری مراحل را بکار می بندند، حتی اگر هم نیتشان این باشد که وقتی کارگران بیشتر زیر فشار قرار گرفتند و مبارزاتشان خیز برداشت، در آن هنگام عمدتاً تبلیغ سیاسی همه جانبه را پیش خواهند برد. در واقع ایدئولوژی بورژوایی را اعمال می کنند و سیاست های بورژوایی را نه تنها در میان کارگران معمولی بلکه هم چنین در میان کارگران پیشرو اشاعه می دهند.

### سیاست و خودرویی

حتی امروز، کارگران و توده های ستمدیده پرولتر بطور خودبخودی در جستجوی تغییر شرایط زندگی شان هستند. آنها «بطور خودبخودی» گرایش به آن دارند که به مبارزه خود ورای افزایش دستمزد نگاه کنند و حتی افق آنها فراتر از «حق اعتصاب» است. (اگرچه ممکن است هنوز مبارزه اقتصادی را بمنابۀ تنها سیاست خالص طبقه کارگر ببینند). هر چند نفس و عمق مسئله عمدتاً وابسته به اوضاع عینی است، اما حتی در شرایط امروز کارگران در شمار توده ای و به درجات گوناگون به «سیاست» روی می آورند. ولی بدون کمک کمونیستها به سیاست های آگاهانه طبقاتی روی نمی آورند. برای اینکار، کمونیستها باید بطور خستگی ناپذیر جامعه بورژوایی را افشا کنند و با اتکاء به تحلیل طبقاتی، کارگران را در مورد اینکه دوستان و دشمنان واقعی ما چه کسانی هستند آموزش دهند و توهّمات و گرایشات عقب افتاده توده ها را در هم شکنند و آنها را به یک درک علمی از جهان برسانند. حتی در کشوری مثل آمریکا در میان کارگران «کشش خودبخودی به طرف سوسیالیسم» وجود دارد. آن گونه که لنین در «چه باید کرد؟» می گوید: «اغلب گفته می شود طبقه کارگر بطور خودبخودی بطرف سوسیالیسم کشش می یابد. این به این معنا درست است که تئوری سوسیالیستی علل بی نوایی طبقه کارگر را عمیق تر و درست تر از هر تئوری دیگر تعریف می کند. و به این دلیل کارگران قادرند آن را براحتی جذب کنند. اما با این شرط که این تئوری خود را تسلیم خورویی نکند.» (۱۸)

در آمریکا، بخش های بزرگی از طبقه کارگر بر پایه موقعیت امپریالیسم آمریکا که در چند دهه گذشته سرکرده امپریالیستها بوده است، بورژوا زده هستند و این مانع بزرگی در قبول سیاست های انقلابی و علم مارکسیسم می باشد. اما هزاران نفر از میان ستمدیده ترین اقشار پرولتاریا هم اکنون نیز آماده جذب این آگاهی طبقاتی می باشند. هنوز بورژوازدگی قوی است اما در حال در هم شکستن است. در صورتی که سوسیالیسم علمی در تمام جوانب و غنای سیاسی اش (چرا که هیچ چیز بدتر از ضمیمه کردن سوسیالیسم به رفرمیسم نمی

سیاست های تریدیونیونیستی رزمنده و یا بدتر از آن، پیوند می خورد.

در اینکه مبارزه اقتصادی یک مولفه مهم از مبارزه طبقاتی است شک نیست. بازم شک نیست که طبقه کارگر از طریق مبارزه اقتصادی اش چیزهایی می آموزد؛ بخصوص اگر مبارزات اقتصادی با رزمندگی به پیش رود. آنطور که لنین در «چه باید کرد؟» گفت: «به یک کلام افشاگری های اقتصادی (کارخانه ای) اهم مهمی در مبارزه اقتصادی بوده و هست و این افشاگری ها تا زمانی که سرمایه داری که نیاز کارگران برای دفاع از خودشان را خلق می کند، وجود داشته باشد اهمیت خود را حفظ خواهند کرد. حتی در پیشرفته ترین کشورهای اروپا کماکان شاهد آن هستیم که افشای مطالب در فلان رشته عقب مانده یا برخی رشته های فراموش شده صنایع محلی، که بمنابۀ نقطه آغازین بیداری طبقاتی است به شروع یک مبارزه تریدیونیونی و به اشاعه سوسیالیسم خدمت می کند.» (۱۷)

برخی از کارگران (و نه همه آنها) در برخی موارد از طریق مبارزه اقتصادی به آگاهی طبقاتی نزدیکتر می شوند و حتی گام های اولیه ای را در جهت کسب آگاهی طبقاتی بر می دارند. اما این امر فقط می تواند بر بستر پیشبرد فعالیتی رخ دهد که بطور سیستماتیک و از همان آغاز تلاش می کند آگاهی سوسیالیستی را با جنبش کارگران پیوند زند و نه در جایی که یک جنبش «خالص یا تقریباً خالص» تریدیونیونی به پیش برده می شود. البته کمونیستها باید به کارگران کمک کنند که توجه شان را به اجحافات اقتصادی اصلی و مهم معطوف کنند (برخلاف مسائل کوچکتر و غیر مهم تر اقتصادی). اما نباید این وظیفه را در ضدیت با مسائل سیاسی و در ضدیت با «دامن زدن به جرقه های آگاهی سیاسی تولید شده در آن مبارزه» انجام دهند (نقل قول از لنین است). مبارزه اقتصادی فقط زمانی می تواند مبارزه به سمت سوسیالیسم را تقویت کند و این «جرقه ها» فقط زمانی می توانند به جایی برسند که «عنصر آگاه» بطور سیستماتیک و خستگی ناپذیر طبقه کارگر را از راه رفرمیسم تریدیونیونی بورژوایی منحرف کند و اینکار را از طریق بردن سیاست به درون طبقه کارگر و سازمان دادن کارگران در مبارزه سیاسی بخصوص مبارزه سیاسی انقلابی و از طریق افشا کردن هر جنبه از مطالب دولت امپریالیسم وسازمان دادن کارگران بحول مبارزه علیه چنین مطالبی، انجام دهد.

مبارزه اقتصادی، حتی در رزمنده ترین اشکالش که «آگاهی طبقاتی نطفه ای» را منعکس می کند، بخودی خود با سیاست های بورژوایی پیوند خواهد خورد. متمرکز کردن توجه کارگران عمدتاً به این مبارزه چه از طریق حرف یا حتی عمل (کمونیستها ممکن است در حرف تکرار کنند که این جواب ما نیست اما عمدتاً در عمل همان کار را انجام دهند) فقط می تواند این توهّم را دامن زند که اگر کارگران با هم یکی شوند و برای خودشان مبارزه کنند و یک جنبش اجتماعی حول

مقابل سیاست و مبالغه در مورد چیزهایی که از طریق مبارزه اقتصادی می توان به آنها دست یافت، فقط توهّمات بورژوایی را تقویت می کند.

فقط به تاریخ جنبش طبقه کارگر در این کشور نگاه کنید. از سال های ۲۰ به این سو، شرایط از افت نسبی به توفان مبارزات اقتصادی گذر کرده، اما اغلب به جنبشی که دارای آگاهی طبقاتی باشد گذر نکرده است. البته شرایط عینی نقش بزرگی در عقیم گذاشتن چنین تغییر و تحولی در جنبش کارگران دارد. یعنی موقعیت امپریالیسم آمریکا در جهان و بورژوازدگی در میان بخش های وسیعی از کارگران مانع بزرگی بوده است. اما مسلماً این تمام علت نیست. امپریالیسم آمریکا در درون رکود سالهای ۱۹۳۰ در موقعیت محکمی نبود و توهّمات بخش بزرگی از توده ها (میلیونها نفر) به یک باره زائل شد و یا بشدت ضربه خورد، اما «حزب کمونیست آمریکا» مشغول مبارزه برای حفظ سطح معیشت توده ها در همان چارچوب سرمایه داری بود. حزب کمونیست در مراحل اولیه سال های ۱۹۳۰ دارای خط اکونومیستی «چپ» بود (که رک و راست بگویم یک کمی بهتر بود، چون حداقل در مورد انقلاب حرف می زدند) اما خیلی سریع خطش به اکونومیسم آشکارا راست و بورژوا رفرمیستی تبدیل شد. آنچه این دو دوره حزب کمونیست را به هم وصل و مرتبط می کند، خط اکونومیستی است. هدف بالا بردن آگاهی سیاسی بطور کل و رهبری کارگران در راه مبارزه همه جانبه علیه بورژوازی نبود. هدف آنها صرفاً یا عمدتاً مبارزه برای فوری ترین مطالبات کارگری بود که در ضمن مقداری ترویج عام در مورد سوسیالیسم را هم چاشنی سیاست های رفرمیستی شان (مانند مبارزه برای اصلاح قوانین کار و ساختارهای اداری) می کردند. کرنش به خودرویی هم مسئول شکل چپ اکونومیسم آنها بود و هم شکل راست آن. مثلاً وقتی سرمایه داری کمتر قادر به برآوردن مطالبات کارگران بود آنها یک مقدار بیشتر در مورد سرنگونی آن صحبت می کردند.

اکونومیستها هرگز از این خسته نمی شوند که تکرار کنند سطح توده ها پائین است. برنامه آنان کاملاً برای یک کارگر میانه طراحی می شود. آنان به صراحت کارگر پیشرو را محکوم به آن می کنند که در سطح کارگر میانه بماند و توده های زحمتکش را محکوم به آن می کنند که هرگز به سطح آگاهی ورای رفرمیسم تریدیونیونیستی نرسند. آنان هرگز نمی فهمند که شرایط عینی و مبارزات خودبخودی که از آن بر می خیزد، هرگز بخودی خود موجب آگاهی طبقاتی نمی شود. آنچه که بخشی از شرایط عینی است و آنچه که بطور خودبخودی بر می خیزد، تحول معینی از مبارزه توده هاست و شرایط مساعدتری را برای درهم ریختن توهّمات بورژوایی توده های وسیع بوجود می آورد. اما چنین مبارزاتی به هر درجه ای هم که در مقاطع گوناگون در نتیجه رشد اوضاع عینی اوج گیرند، بطور اتوماتیک به آگاهی طبقاتی تحول نمی یابند. مبارزه اقتصادی اگر بحال خود واگذار شود در هر گام بطور خودبخودی با سیاست های بورژوایی،

مبارزه اقتصادی سراسر روسیه را در بر گرفته بود و فعالیت سیاسی در میان سایر اقشار و طبقات فزونی گرفته بود. اما تا سال ۱۹۰۳ (یعنی دو سال بعد از نوشته شدن «چه باید کرد؟») هنوز طلایه های شکل گیری یک اوضاع انقلابی ظهور نکرده بود. (۲۱)

در واقع با مطالعه دقیق «چه باید کرد؟» می توان دید که لنین هنوز انتظار چنین اعتلایی را نمی کشد، چون در جایی می گوید شاید ۳۰ سال دیگر یک تاریخ نگار بورژوازی روس بتواند چاپ اول «رابوچیه دلو» را که پلیس ضبط کرد از آرشیوهای پلیس سیاسی پیدا کند. یعنی لنین هنگام نوشتن «چه باید کرد؟» فکر نمی کند که اوضاع انقلابی دو سال دیگر فرا خواهد رسید. اما با این وصف بر پیشبرد فوری وظایف سیاسی تشکیلاتی لازم برای آماده شدن برای سرنگونی استبداد تزاری تاکید می کند. چرا؟ جواب ساده است. بهتر است که این کار قبل از برآمد انقلابی صورت گیرد تا بعد از آن. نه فقط به این خاطر که پیش بینی سال دقیق و شرایطی که اوضاع انقلابی فرا خواهد رسید همواره امکان ناپذیر است. بلکه بخاطر آن که هر چه تعداد بیشتری از کارگران در این سالهای آغازین در پشت پرچم سرخ جمع شوند، هرچه بیشتر این پرچم سرخ تبدیل به یک نیروی اجتماعی شود و هم زیستی «کارگر معمولی» را با سرمایه داری در این سال های آغازین به زیر سؤال کشد، هر چه بیشتر طبقه کارگر صحنه سیاسی را اشغال کند و بدین ترتیب اقشار میانی جامعه را تحت نفوذ خود قرار دهد، آنگاه وقتی که طبقه کارگر و پیشاهنگش با اوضاع حاد مواجه شوند، در موقعیت بهتری خواهند بود.

### نتیجه گیری

این یادداشتها برخوردی اولیه و قسمی هستند به برخی از مسائل پایه ای در مورد راه انقلابی که لنین در «چه باید کرد؟» طراحی می کند. این یادداشتها تلاشی هستند در نقد برخی از مواضع - بخصوص مواضع التقاطی گوناگون - که می توانند ما را از برداشتن بزرگترین گام های ممکن به طرف هدف انقلابی مان، در این دوره باز دارند.

دربخش نتیجه گیری بی مناسبت نیست اگر از یکی دیگر از آثار لنین نقل قولی بیاوریم. این اثر در دوره ای که حزب سوسیال دمکرات کارگران روسیه برای گسست از خط اکونومیستی مبارزه می کرد، و فقط سه سال به آغاز توفان انقلابی عظیم که سراسر روسیه را در بر گرفت مانده بود، به نگارش در آمده است. نام این اثر «پیشگفتاری بر جزوه روزهای اول ماه مه در خارکوف» است. این مقاله اول ماه مه ۱۹۰۰ در خارکوف را جمع بندی می کند. لنین در عین حال که به وقایع آن روز اشاره می کند و می گوید یک پیشرفت بود، سوسیال دمکراتها (کمونیستها) را سرزنش می کند که خواسته هایشان علیه کارفرمایان را با خواست

در این کشور در میان صفوف گسترده کارگران کشش بطرف سیاست های بورژوازی وسنت های بورژوا دمکراتیک و غیره، معمول است. فعالیت سیاسی طبقه کارگر در پشت سر بورژوازی صورت می گیرد. (۲۰)

کارگران و دیگر ستمدیدگان امروز در جستجوی پاسخ برای برون رفت از منجلابی که بورژوازی اسمش را «جامعه» گذاشته می باشند. با تکامل اوضاع این جستجو بیشتر و بیشتر خواهد شد و شتاب بیشتری خواهد گرفت. در چنین اوضاعی خط تکیه بر گرایشات خودبخودی برای رفتن به سوسیالیسم شانس ندارد. سوسیالیسم در صورتی شانس دارد که بخشی که دارای آگاهی طبقاتی است یعنی حزب، سیاست ها و ایدئولوژی مارکسیستی را به درون طبقه کارگر ببرد.

باشد) به درون کارگران برده نشود و آنها برای فراگیری و بکار بستن آن و رشد آگاهی شان رهبری نشوند، توده ها به طرف آن جذب نخواهند شد. چنین امری فقط از طریق افشاگری همه جانبه و مبارزه علیه سیستم سرمایه داری بدست می آید. مبارزه اقتصادی را مرکز مبارزه طبقاتی کردن، حتی اگر به آن «جنبه سیاسی» داده شود، گرایشات و احساسات پیشرو درون کارگران را در نطفه خفه کرده و به کج راه می برد.

لنین در «چه باید کرد؟» می گوید: «این واقعیت که طبقه کارگر در مبارزه سیاسی و حتی در مبارزه سیاسی انقلابی شرکت می کند، بخودی خود سیاست های او را سیاست های سوسیال دمکراتیک نمی کند.» (۱۹) ما دیده ایم که چنین پدیده ای در سال های ۶۰ رخ داد: کارگران



### مراسم اول ماه مه به رهبری حزب کمونیست انقلابی آمریکا، ۱۹۸۰

بحران های امپریالیستی به فرصت های عظیم انقلابی پا خواهد داد. فرصت های عظیمی که پرولتاریا برای استفاده کردن از آنها باید در وسیع ترین معنای سیاسی اش آماده باشد. و قلب «چه باید کرد؟» را همراه با بسیاری از نظرات تشکیلاتی اش بکار بندد.

نکته آخر: برخی فکر می کنند که خشم لنین در «چه باید کرد؟» علیه اپورتونیستها به دلیل ظهور طلایه های فرارسیدن اوضاع انقلابی در روسیه بود. اما اینطور نیست. البته یک چرخش رو به بالایی در مبارزه صورت گرفته بود. مشخصا

بسیاری از میان ملیت های تحت ستم و کارگران جوان تمام ملیتها بر پایه بینشهای غیر پرولتری که به مقدار زیادی منافع طبقات غیر پرولتری را منعکس می کرد، شرکت کردند؛ در حالی که طبقه کارگر بمثابه یک طبقه، در این خیزشها نسبتا غایب بود. آن هزاران کارگر شرکت کننده و هم چنین هزاران نفر دیگری که از این خیزشها متاثر بودند همه اعضای طبقه کارگری بودند که در عرصه مبارزه اقتصادی هنوز از رهبران تردیونیون کنده نشده بودند. در واقع تئوری مراحل ورشکسته از آب در آمد!

توجه حزب سوسیال دموکراتیک و تمام کارگران آگاه باید عمدتاً روی این مبارزه متمرکز شود، «روی ارتقا آن» (کلیات آثار لنین جلد ۲). شک نیست که شروع این خیزش در میان کارگران توجه عظیم حزب کار سوسیال دموکرات روسیه را طلب می‌کرد، اما فرمولبندی لنین مبنی بر اینکه حزب باید توجه خود را عمدتاً روی ارتقا آن مبارزه معطوف می‌کرد، بنظر می‌آید که محصول زمان خودش است و منعکس کننده غلتیدن به آن سوی افراط است که لنین در «وظایف عاجل جنبش ما» آنرا جمع‌بندی می‌کند.

لنین در «چه باید کرد؟» مشخصاً به رشد آگاهی نطفه ای در این خیزش اشاره می‌کند و تأکید می‌کند که این کافی نیست و هنوز آگاهی طبقاتی نمی‌باشد. اتفاقاً، در این اثر لنین فعالیت سوسیال دموکراتها در آغاز آن خیزش را اینطور تشریح نمی‌کند که این فعالیتها عمدتاً بر روی ارتقا این مبارزه متمرکز بود. (چه باید کرد؟)

دلایلی وجود دارد که معتقد باشیم لنین خودش احساس کرد که «طرح پیش نویس و توضیح» سال ۱۸۹۵ برا نیست، چرا که در «یک طرح پیش نویس برنامه حزب ما» (۱۸۹۹) (کلیات آثار لنین جلد ۴) او آن «طرح پیش نویس و توضیح» را مورد بی‌اعتنایی قرار می‌دهد و طرح پیش نویس جدید را با اتکا بر «طرح پیش نویس برنامه سوسیال دموکراتهای روسیه» که در سال ۱۸۸۵ توسط گروه آزادی کار منتشر شده بود و اصلاح آن، می‌نویسد.

۱۴- اعتراضی از سوی سوسیال دموکرات های روسیه، لنین

۱۵- چه باید کرد؟

۱۶- به رفیق توماس بل، لنین، کلیات آثار جلد ۳۲

۱۷- چه باید کرد؟

۱۸- همانجا. یادداشت از لنین. این همان نکته ای است که لنین در دوره انقلاب ۱۹۰۵ می‌گوید، در نقل قولی که برخی اوقات علیه «چه باید کرد؟» استفاده می‌شود: «طبقه کارگر بطور غریزی و خودبخودی سوسیال دموکرات است و بیش از آن ۱۰ سال سوسیال دموکراسی درون آن فعالیت کرده است و این کار عظیمی در برگرداندن این خودرویی به آگاهی کرده است.» («بازسازی حزب»، لنین جلد ۱۰)

۱۹- چه باید کرد؟

۲۰- این مسئله تصادفی نیست که در آلمان از ۱۹۳۳ تا جنگ جهانی دوم بورژوازی تحت نام حزب ناسیونال سوسیالیست حکومت کرد. بخش پیشرو کارگران و بخش بزرگی از میانی‌ها هرگز پشت سر صلیب شکسته فاشیستها جمع نشدند، اما با این وصف این حزب توانست یک پایه توده ای برای خود دست و پا کند؛ و در شرایطی که ستم‌دیدگان تمایل به تغییرات اساسی داشتند، این حزب با ارائه مخلوط عجیبی از بدترین تعصبات و ایدئولوژی بورژوایی با حرفی های ضد کاپیتالیستی، بخش عقب مانده تر کارگران و خرده بورژوازی به فقر کشیده شده را که مملو از تعصبات عقب مانده بود به سوی حمایت از این حزب «رادیکال» بکشاند.

۲۱- لنین جمع‌بندی کرد که این برآمد انقلابی در سال ۱۹۰۳ شروع شد. در فصل «مراحل اصلی در تاریخ بلشویسم» در کتاب «چپ روی بیماری کودکی» می‌گوید: «در سال های تدارک انقلاب ۱۹۰۵ - ۱۹۰۳ فرا رسیدن یک توفان عظیم در همه جا حس می‌شد. تمام طبقات در حالت جوشش و تدارک بودند»

۲۲- کلیات آثار لنین جلد ۴

برای در دست گرفتن آرمان انقلاب پرولتری کرده ایم. خطی که در شعارهای امروز ما بیان می‌شود (مانند، «کارگران متحد شوید و کلیه مبارزات علیه هر نوع ستم را رهبری کنید»، «سرمایه داران را به سمت گورهایشان برانید» و «سرنگون باد ستم ملی» و شعارهایی علیه تدارکات جنگی امپریالیستها) فریادهای منفرد نخواهند بود، بلکه از گلولی هزاران و صدها هزار نفر بیرون خواهد آمد. زمانی که دیگر خنده دار نبوده بلکه تهدیدآمیز خواهند بود.

### منابع و توضیحات

۱- گرایش قهقریایی در سوسیال دموکراسی روس  
۲- چه باید کرد؟ برخی اوقات ادعا می‌شود که لنین بعدها اعتراف می‌کند که در چه باید کرد «چوب را کمی خم کرده است» در این زمینه به نقل قولی در یکی از سخنرانی های لنین در کنگره دوم حزب سوسیال دموکرات کارگران روسیه اشاره می‌شود. «همه ما می‌دانیم که اکونومیستها به یک افراط رفته اند، برای صاف کردن این چیزها یک نفر باید آن را در جهت دیگری می‌کشید. و این آن کاری است که من کردم. من معتقدم که سوسیال دموکراسی روس همیشه با حرارت هر چیزی را که انواع اپورتونیسیم معوج می‌کند، صاف خواهد کرد. بنابراین خط عمل ما همیشه صاف ترین و مناسب ترین راه برای عمل خواهد بود.» (کلیات آثار جلد ۶)

روشن است که لنین می‌گوید برای «صاف کردن» آنچه که «توسط اپورتونیسیم معوج شده بود» او تأکید خاصی روی جهت معنی گذارده است. اما او نمی‌گوید که «افراط» کرده است یا چیز غلطی بود.

۳- «چه باید کرد؟»

۴- به بیانیه اکونومیستها که در اعتراضی از سوی سوسیال دموکراتها توسط لنین تجدید چاپ شده است، رجوع کنید.

۵- نقد برنامه گوتا، مارکس -- به «چه باید کرد؟» (ص ۲۸ انگلیسی) رجوع کنید تا تشریح لنین از سوء استفاده اکونومیستها از این نقل قول را دریابید.

۶- چه باید کرد؟

۷- در همین مقاله لنین در مورد نقش پیشاهنگ کارگران در مبارزه علیه استبداد تأکید بسیار می‌گذارد. نه بخاطر آن که کارگران توانایی زیادی در مبارزه علیه کارفرمایان کسب می‌کنند و نه حتی بخاطر موقعیت استراتژیک طبقه کارگر در جامعه، بلکه به این دلیل که طبقه کارگر تنها طبقه ای بود که دارای منافع همه جانبه و سازش ناپذیر در سرنگونی استبداد تزاری بود.

۸- درباره اعتصابات، لنین

۹- برای مثال نگاه کنید به بخش نتیجه گیری چه باید کرد؟

۱۰- چه باید کرد؟

۱۱- همانجا

۱۲- وظایف عاجل جنبش ما، لنین

۱۳- لنین در «طرح اولیه و توضیح یک برنامه برای حزب سوسیال دموکراتیک» که در سال ۹۶ - ۱۸۹۵ نگاشت، می‌گوید «گذر کارگران به مبارزه پیگیر برای نیازهای حیاتی شان، مبارزه برای امتیازات، برای بهبود شرایط زندگی، حقوق و ساعات کار که اکنون در سراسر روسیه آغاز شده به آن معناست که کارگران روسیه در حال پیشرفت های عظیم هستند و به این دلیل است که

سراسری ۸ ساعت کار در روز در یک سطح قرار داده و به اندازه کافی خواسته های ضد استبداد تزاری را مطرح نموده و از اول ماه مه به اندازه کافی برای خاطر نشان کردن لزوم تشکیل یک حزب پیشاهنگ انقلابی استفاده نکردند. لنین برای روشن کردن نکته اش یک داستان کوتاه تعریف می‌کند: ((امسال وقتی که بازرس کارخانه از یک گروه از کارگران پرسید که آنها دقیقاً طالب چه هستند، فقط یک صدا فریاد زد: قانون اساسی!! و صدای او آنقدر منفرد بود که خبرنگار با مسخره گزارش داد: «یک پرولتر از دهانش پراند...» یک خبرنگار دیگر آن را چنین تعریف کرد: «در آن شرایط این جواب خنده دار بود...»

در واقع در این جواب هیچ چیز خنده داری وجود ندارد. آن چیزی که ممکن است خنده دار باشد عدم تجانس میان خواست این صدای تنها که تغییر در تمام نظام دولتی را می‌خواست و مطالبه کاهش نیم ساعت در کار روزانه و پرداختن به موقع حقوق است. زیرا ارتباط بدون چون و چرایی بین این مطالبات و خواست قانون اساسی وجود دارد. و اگر ما بتوانیم توده ها را به درک این رابطه برسایم (و بدون شک چنین خواهیم کرد) آن گاه فریاد «قانون اساسی» یک صدای منفرد نخواهد بود، بلکه از گلولی هزاران و صدها هزار نفر بیرون خواهد آمد. زمانی که دیگر خنده دار نخواهد بود بلکه تهدید آمیز خواهد بود.

شخصی در خیابان های خارکوف در روز جشن های ماه می از یک درشکه چی پرسید که کارگران چه می‌خواهند، وی جواب داد: «آنها ۸ ساعت کار در روز و روزنامه خودشان را می‌خواهند.» آن درشکه چی فهمید که کارگران دیگر با صدقه صرف راضی نیستند بلکه می‌خواهند انسان آزاد باشند. اینکه آنها می‌خواهند قادر باشند که نیازهایشان را آزادانه و آشکارا بیان کنند و برای آنها بجنگند. اما جواب هنوز آن جواب آگاهانه که کارگران برای رهایی تمام مردم و برای حق خودشان در اداره دولت می‌جنگند، نبود.

زمانی که خواست تشکیل مجلس متشکل از نمایندگان مردم توسط تزار، با آگاهی کامل و عزم قاطع توسط توده های کارگر در تمام شهرهای صنعتی و کارخانه ها در روسیه تکرار شود، زمانی که کارگران به مرحله ای برسند که تمام اهالی شهری و تمام مردم روستاها که به شهرها می‌آیند بفهمند که سوسیالیستها چه می‌خواهند و کارگران برای چه می‌جنگند، آن گاه روز بزرگ رهایی مردم از استبداد پلیس زیاد دور نخواهند بود.)) (۲۲)

روشن است که تقاضای یک قانون اساسی و دیگر وظایف دموکراتیکی که لنین در این مقاله بر می‌شمرد به اوضاع کنونی ما نمی‌خورد. بلکه نکته مرکزی پیام لنین این است که صدای «کارگر تنها» نمایانگر این بود که اوضاع رو به چه سمتی است. ما اغلب در موقعیت آن کارگر پیشرو تنها بوده ایم، هر چند که آن انفراد کامل را شکسته ایم و شروع به بسیج توده های پیشرو



# جوهره انقلابی

## «سازمان کارگران صنعتی جهان»

جمعبندی از یک تجربه تاریخی جنبش کارگری در آمریکا

برگرفته از مجله «انقلاب»، ارگان ترویجی حزب کمونیست انقلابی آمریکا دوره چهارم شماره ۹، سپتامبر ۱۹۷۹

قیام مسلحانه و گذر به جنگ داخلی نوشته شده است.

لازم به تذکر است که یک بخش از این مقاله بنام «جمعبندی های رویزیونیستی از IWW» که به افشای جمعبندیهای حزب رویزیونیست موسوم به «حزب کمونیست آمریکا» پرداخته، ترجمه نشده است. - نشریه حقیقت



اعتصاب کارگران «لارنس»

از سال ۱۹۰۹ تا سال ۱۹۱۹ یک تشکل انقلابی توده ای کارگران (بنام «کارگران صنعتی جهان» (IWW) که به وابلیز معروفند) سراسر آمریکا را از شرق تا غرب به لرزه افکند. نام این سازمان برای میلیونها نفر، کارگران انقلابی را در نظر مجسم می سازد که بی باکانه به دشمن طبقاتی خود، سرمایه داران،

یورش می برند و علیه چهل و نادانی، خرافات و شوینیزم ملی که آفت طبقه کارگر ایالات متحده بود، بطور خستگی ناپذیر مبارزه می کردند. این تشکل برای هزاران کارگر و علی الخصوص برای ستمدیده ترین و رزمدترین آنها حکم صخره ای را داشت که در برابر طوفانها، استوار و پایدار ایستاده بود. آنان به این سازمان به چشم رهبر خود می نگریستند و آنرا گرمی می داشتند. ولی از نظر سرمایه داران، IWW دشمنی بود که به آن تهمت می زدند، تحت پیگردش قرار می دادند، فعالینش را زندانی و یا تکه پاره می

در این تجربه ما از یکسو عزم و اراده کارگرانی را مشاهده می کنیم که با روحیه انترناسیونالیستی خالق صحنه های پرشوری از مبارزه انقلابی علیه بورژوازی آمریکا بوده اند و از سوی دیگر با محدودیتهای مبارزه اتحادیه ای و ضعفهای ناشی از کم بهائی به نیاز طبقه کارگر به یک حزب پیشاهنگ انقلابی روبرو می شویم.

قابل تاکید است که این جمعبندی ناظر بر ویژگیها و ضرورتهای راه انقلاب در کشورهای امپریالیستی یعنی کسب قدرت سیاسی از طریق

مقاله ای که در ذیل می خوانید جمعبندی از یک اتحادیه کارگری انقلابی موسوم به «سازمان کارگران صنعتی جهان» است که در اوائل قرن بیستم توسط کارگران انقلابی چون «جو هیل» پایه گذاری شده بود.

رفقای «حزب کمونیست انقلابی آمریکا» با بررسی نقاط و قوت و ضعف این تجربه انقلابی درسهای مهمی از آن بیرون کشیده اند که قابل توجه برای هر کمونیست انقلابی و کارگر پیشروئی است.

که متجاوز از ۶۰۰۰۰ عضو را نمایندگی می کردند، استراتژی اتحادیه «انقلابی» صنفی را فرموله کردند. هدف آنها در درجه اول انقلاب و استراتژی‌شان متشکل کردن توده های کارگر صنعتی در یک اتحادیه انقلابی واحد بود، تا بتوانند با یک اعتصاب عمومی سرمایه داری را از کار بیاندازند. طبق این طرح سرمایه داران از گرسنگی می مردند و دولتشان ساقط می شد و جای آنرا یک کمیته هماهنگ کننده مرکب از کارگران صنایع مختلف می گرفت.

هر چند که دیدگاه واپلی ها در باره نحوه انجام انقلاب از همان آغاز نادرست بود و دیدگاه سندیکالیستی را منعکس می کرد (در زیر بیشتر به آن می پردازیم) با این حال گرایششان به عمل توده ای در مقابل آنچه بدرستی بن بست انتخاباتی می خواندند، بسیار مثبت بود.

گرایش عمده IWW در همایش ژوئن ۱۹۰۵ (آنگونه که بعضی از مورخین وابسته به حزب کمونیست آمریکا ادعا می کردند) تشکیل اتحادیه های صنعتی بمتابله هدفی در خود نبود، بلکه برعکس می خواستند مسیر سرنگونی نظام سرمایه داری را ترسیم کنند، هرچند که در چند سال بعد مبارزات شدیدی بر سر این مسئله درگرفت و حتی مطرح شد که آیا سرنگونی واقعا باید هدف سازمان باشد یا نه.

جهت گیری انقلابی واپلی ها در سخنان «اوژن دبز» یکی از مهمترین رهبران طبقه کارگر ایالات متحده در آن زمان و از بنیان گذاران IWW منعکس بود (گویانکه او بعدا IWW را ول کرد و به SP پیوست). او جلسه موسس را «عالیترین همایش کارگری» که تا بحال در آن شرکت کرده بود خواند، چرا که همه نمایندگان «بر روی اصول بنیادی نیاز طبقه کارگر به یک سازمان انقلابی برای پیشبرد مبارزه طبقاتی در قلمرو اقتصادی» متحد بودند. هدف IWW این بود که «طبقه کارگر را متحد سازد تا اینکه این طبقه در عرصه های سیاسی و اقتصادی متحدانه عمل کرده و قادر گردد نظام سرمایه داری را واژگون ساخته و خود را از قید و بند نظام مزدوری رها سازد..... تاریخ جنبش انقلابی طبقه کارگر از سال ۱۹۰۵ آغاز می شود».

اما قبل از آنکه IWW بتواند وظایف انقلابی اش را آغاز کند، یک مبارزه ایدئولوژیک داخلی ضروری بود. اگرچه رهبران اصلی جنبش نظیر «بیل هی وود»، «وینسنت سنت جان» و دیگران جهت گیری انقلابی داشتند، ولی گرایش مهمی نیز موجود بود که می خواست جوشش های انقلابی توده ها را مهار کرده و در سطح رقابت با AFL محدود نماید. نشست ۱۹۰۶ به انشعابی منجر شد که طی آن «چارلز شومان»، رئیس سازمان، بدلیل خط سندیکالیستی محدودنگرانه اش اخراج شد. تعداد دیگری از فعالین اتحادیه ها نیز که قبلا به کشتی IWW آویزان شده بودند، بعد از این جریان جدا شدند که از آنجمله بود «چارلز مویر» رئیس فدراسیون اتحادیه های غرب. همچنان که مبارزه علیه خطی که می خواست IWW را به نسخه بهتر AFL تقلیل دهد به نتیجه می رسید، تسویه حساب

بودند. این کارگران دائما در معرض بیکاری قرار داشتند، اغلب در معرض مرگ از گرسنگی بودند، و در تمام زمینه ها علیه آنان تبعیض روا می شد. «فدراسیون آمریکایی کار» (AFL) مدعی بود که سازماندهی کارگران مهاجر غیر ممکن است، زیرا اختلافات فرهنگی آنها مانع بسیار بزرگی بر سر راه سازماندهی آنان است. اما واقعیت این بود که AFL اصلا تمایلی به سازماندهی این کارگران و اصولا کارگران غیر ماهر نداشت. علی رغم فقدان سازماندهی، این کارگران که بسیاریشان عقاید مارکسیستی، سندیکالیستی و دیگر ایده های رادیکال را از اروپا با خود آورده بودند، مداوما دست به نبردهای خونین می زدند. از میان نبردهائی که قبل از ۱۹۰۰ صورت گرفت می توان اعتصاب عظیم و پر دامنه راه آهن بسال ۱۸۷۷، خیزش های معدنچیان پنسیلوانیا و اعتصاب صنایع فولاد هوم استند بسال ۱۸۹۴ را می توان نام برد. عده کثیری از مهاجرین برای کار در معادن و اردوگاه های چوب بری، و راه آهن روانه غرب شدند و به کشاورزان از هستی ساقط شده پیوستند. این کارگران هم که از AFL خیری ندیده بودند بدفعات بطور خود جوش دست به اعتصاب زدند که اعتصابات معدنگران آیداهو در سال ۱۹۰۲ از آن جمله بود. میلیشای دولتی بمنظور درهم شکستن این اعتصاب، معدنچیان را بمدت شش ماه در یک محوطه باز محبوس کرد.

در جریان این تلاطمات توجه بسیاری از کارگران به انقلاب سوسیالیستی، سازمان انقلابی و مارکسیسم بمتابله ابزاری که با سلطه ظالمانه سرمایه می ستیزند، جلب شد. در این زمان دو حزب مدعی سوسیالیزم وجود داشت: یکی حزب کارگر سوسیالیست (SLP) بود که در سال ۱۸۷۶ تشکیل شد و دیگری حزب سوسیالیست (SP) بود که در سال ۱۹۰۰ در نتیجه انشعاب از قبلی موجودیت یافت. اما درک اولی از سوسیالیزم درکی دگم و سترون بود و درک دومی شدیداً به رفرمیسم و مسالمت جوئی آغشته بود (هرچند که SLP هم مسالمت جو بود). بااین حال موجودیت این دو حزب، بخصوص SLP، بیانگر جنب و جوش توده های کارگر در آستانه قرن حاضر و گویای این حقیقت بود که کارگران خواهان تحولات بنیادی بودند.

برای بسیاری از انقلابیون روشن بود که این احزاب نمی توانند عامل انقلاب باشند. بویژه آنان که با مبارزات توده ای عصیانگرانه کارگران غیر ماهر در آمیخته بودند، می دانستند که SLP و SP زیادی «محترم» اند و زیادی به صندوق رای گرایش دارند و به فعالیت های توده ای بسیار کم بها می دهند و بجای آنکه به توده های تحتانی متکی باشند به طبقه متوسط ناراضی و کارگران ماهر و مرفه اتکا دارند.

بسیاری از کارگران و زحمتکشانی که تفکرات انقلابی داشتند و برخی شان هم با مارکسیسم آشنا بودند و خواهان سازمان انقلابی واقعی بودند در سال ۱۹۰۵ به هم پیوستند و IWW را تشکیل دادند. هیئت های شرکت کننده در مجمع مؤسس

کردند. امروز شصت سال از آن زمان می گذرد و واپلی ها دیگر نقش مهمی در مبارزه طبقاتی ندارند، ولی اسطوره شان هنوز الهام بخش بسیاری است و سوالاتی جدی در اذهان بر می انگیزد. واپلی ها کاری کردند که پیش از آن هرگز از لحاظ وسعت و دامنه در ایالات متحده سابقه نداشت یعنی سازمانی که هم بخشهای وسیعی از طبقه کارگر را رهبری می کرد و هم علنا معتقد به انقلاب بود. چه عواملی باعث سربلند کردن این سازمان و حمایت میلیونها کارگر از آن شد؟ چه عواملی باعث سقوط و اضمحلالش شد؟ تجربه واپلی ها چه درسهایی برای انقلابیون امروز دارد؟ آن جوهر انقلابی واپلی ها که باید حفظ شود کدام است و جوانب عقب مانده ای که باید مورد انتقاد قرار بگیرد، کدام؟ اینها مسائلی است که مدتها در آمریکا مورد مجادله بوده و مبارزه برای جمع بندی از این تجربه بر مسائل حیاتی ناظر بر خط سیاسی که امروزه نیز پروتاریا با آن روبروست پرتو می افکند. اکنون که امکان مواجهه با ناآرامی های توده ای در میان طبقه کارگر موجود است وقت مناسبی است که تاریخ واپلی ها را به درستی بررسی کنیم.

## پیش زمینه ها

در آستانه قرن حاضر آمریکا بمتابله یک قدرت امپریالیستی ظهور کرد و به صدور سرمایه در سراسر جهان، بهره کشی از کار و غارت منابع خلقهای جهان پرداخت. دخالت نظامی در پورتویکو، کوبا، پاناما، فیلیپین، چین از جمله این دست درازی های امپریالیستی بود. سرمایه صنعتی و بانکی که در هم ادغام شده و سرمایه مالی را تشکیل داده بود، به تمرکز سرمایه های کلان در دست عده ای انگشت شمار انجامید. در نتیجه این روند، میلیونها تن از کسبه و دهقانان خانه خراب شدند و میلیون ها تن از کارگران به فقر و فلاکت بیشتر کشیده شدند. تاثیر عناصر خرده بورژوازی از هستی ساقط شده، بر جنبش های اصلاح گرا هویدا بود، جنبش هایی که هرچند میلیونها نفر را در بر می گرفت، اما بر آن بود که تاریخ را به دوران ماقبل امپریالیسم بر گرداند. بسیاری از جنایات انحصارات در جنبش افشاگرانه مطبوعات و ادبیات بر ملا شد. این جنبش که بسیار وسیع بود در اوایل دهه ۱۹۰۰ به اوج شکوفایی خود رسید.

جوهر مصائب اجتماعی ناشی از ظهور انحصارات، تضاد فاحش بین ثروت کلان سرمایه داران و فقر رقت بار میلیونها کارگر صنعتی بود. شهرها از مهاجرین لبریز شد: در فاصله سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۴ متجاوز از ده میلیون مهاجر، عمدتاً از شرق و جنوب اروپا برای کار در کارخانجات ذوب آهن و صنایع نساجی و سایر صنایع پر سود سرمایه داری و راه آهن به آمریکا سرازیر شدند. در سال ۱۹۱۴ بین ۵۵ الی ۷۰ درصد کارگران کلیه صنایع ذغال قیر، آهن، فولاد، کشتارگاه، بسته بندی گوشت، صنایع تولید کالاهای پشمی، کتان، پارچه بافی، چرمسازی، صنایع تولید وسایل خانه و پالایش نفت مهاجر

کاریابی، کارگران را در ازای کارهایی که اغلب هم وجود خارجی نداشت، سرکشی می کردند. انجمن شهر برای اینکه از گسترش روحیه عصیانگری در میان کارگران در نتیجه سخنرانی واپلی ها جلوگیری نماید، سخنرانی خیابانی را ممنوع ساخت.

وابلی ها این حکم را نادیده گرفتند و در نتیجه ۴ نفر از شش سازماندهنده بازداشت شدند. دو سازماندهنده دیگری که بازداشت نشده بودند به مرکزشان در «شیکاگو» تلگراف زدند و مرکز فراخوانی صادر کرد و «از کلیه کسانی که از ستم ظالمانه پلیسی نفرت و انزجار دارند» خواست به «میسولا» بروند و به پیروزی کارگران آنجا کمک نمایند. صدها نفر سوار ترن شدند، به «میسولا» رفتند، منع سخنرانی خیابانی را نادیده گرفتند و زندانی شدند. در عرض یک هفته زندانها پر شد و عصیان گسترش یافت.

پلیس به خشونت معمولش ادامه می داد که فراخوان دوم صادر شد. این بار کارگران باز هم بیشتری به خیابان های «میسولا» ریختند. تلاش انجمن شهر جهت درهم کوبیدن و خاموش ساختن این مبارزات با شکست مواجه شد. انجمن شهر عقب نشست، قانون منع سخنرانی را لغو و کلیه واپلی ها و هوادارانشان را آزاد کرد.

هنوز نبرد در «میسولا» پایان نیافته بود که نبرد بزرگتری در «اسپوکن» در ایالت «واشنگتن» درگرفت. یکبار دیگر تبلیغات واپلی ها شعله ها افروخت طبقه حاکمه محلی سخت برآشفته بخصوص که در شب ۱۷ ژانویه ۳۰۰۰ کارگر خشمگین بیکار نزدیک بود شهر را کن فیکون کنند. واپلی ها در سخنرانی های خیابانی شان ناگزیر می بایست با طبل های پر سر و صدا و اعصاب خردکن هواداران سازمان مسیحیت نیز مقابله نمایند. و در دل همین مبارزات بود که سرود مشهور «واعظان و بردگان» (وقتی که بمیرید در بهشت کلوجه خواهید خورد) بوسیله جو هیل مشهورترین و پرکارترین شاعر ارتش پرولتری واپلی ها ساخته شد. و این تحولی بود در سرود، شعر، تئاتر و سایر فعالیت های فرهنگی واپلی ها که از آن در مبارزه طبقاتی بخوبی بهره برداری می کردند.

یکی از شب های اوایل نوامبر مامورین پلیس «جیمز تامسون» یکی از مبلغین IWW را از کرسی خطابه اش پائین کشیدند و روانه زندانش کردند. آن شب وقتی که بالاخره گرد و خاکها فرو نشست معلوم شد که ۱۵۰ نفر بخاطر اعتراض به حکم قدغن شدن سخنرانی خیابانی بازداشت شده اند. واپلی ها بار دیگر تجربه «میسولا» را تکرار کرده به شهر سرازیر شده و زندانها را پر کردند. سرکوب پلیس این بار حیوانی تر بود. در آغاز زمستان زندانهای سرد و یخ زده از زندانیان موج می زد و مامورین پلیس هم مرتبا با شلنگ به زندانیان آب می پاشیدند. سه رزمنده پس از ۳۰ روز شکنجه در زندان جان باختند. خشم مردم سراسر شمال غربی کشور را فرا گرفت و به شرق نیز کشیده شد. اول مارس ۱۹۱۰ بعنوان روز حمله به «اسپوکن»

داشتند که سیاست را در این مفهوم رد کنند. ولی خطای تئوریک آنها یعنی تقلیل مبارزه طبقاتی به مبارزه اقتصادی و نادیده گرفتن ضرورت یک حزب سیاسی انقلابی، نفی لزوم تبلیغ و مبارزه سیاسی وسیع و پر دامنه و حتی استفاده از مبارزات معین انتخاباتی (آنگونه که دب بمتابه یک کاندیدای حزب سوسیالیست ضد جنگ در جریان جنگ اول استفاده می کرد) در جهت این اهداف IWW را در تنگنا قرار داد و در سراسر دهه بعدی نقطه ضعفها و تنگناهای مهمی را در کار این سازمان تولید نمود.

همانگونه که لنین اشاره نمود «در یک جنبش پرولتری و توده ای واقعی» نظیر جنبشی که حول IWW شکل گرفته بود، نظرات غلط عموماً «حاصل بی تجربگی پرولترهایی است که واقعا انقلابی بوده و با توده ها در پیوند هستند». پیوند گسترده واپلی ها با توده های تحتانی که بویژه در غرب در معادن، صنایع چوب بری و کشاورزی عمیق بود، و عزم و اراده شان در مبارزه برای منافع انقلابی کارگران آنها را بر آن داشت که علیرغم نقطه های کور سندیکی شان دست به پاره ای مبارزات سیاسی بزنند. مضاف بر این سرکوبی که بورژوازی سریعاً علیه واپلی ها به راه انداخت آنان را ناگزیر ساخت که حتی اگر برای بدست آوردن آزادی مبارزه اقتصادی هم که شده، به نبردهای سیاسی روی آورند. این مسئله را در نبردهای «آزادی بیان» در سالهای ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۲ و بعداً در کارزار آزادی جو هیل می بینیم.

مبارزه ایدئولوژیک درون IWW به کاهش شدید اعضا این سازمان منجر گردید بطوری که تعداد اعضا آن در اواخر سال ۱۹۰۸ بیشتر از ۳۰۰۰ نفر نبود. هواداران قدیمی از اینکه واپلی ها نتوانسته بودند بعد از نشست پیروزمند ۱۹۰۵ پا بگیرند، روحیه خود را باختند. و رقیبای IWW قبل از موعد برای واپلی ها مجلس ختم گرفتند. یکی از سردمداران AFL در این دوره گفت «دیگر لازم نیست نگران این گروهک دیوانه و متعصب باشیم. آنها در آخرین همایش شان در شیکاگو دست به خودکشی زدند.» نامبرده در یک گردهمایی در سال ۱۹۰۸ اعلام داشت که کشتی IWW به صخره های سکتاریسم اصابت کرده و بر گل نشسته است.»

این بی فرهنگان چقدر در اشتباه بودند! واپلی ها تازه راه را برای نبردهای آتی هموار ساخته بودند.

### پی ریزی «یک اتحادیه بزرگ»

کمی پس از نشست ۱۹۰۸ مبارزات موسوم به «آزادی بیان» در «میسولا» در ایالت «مونتانا» شروع شد. IWW شش سازماندهنده را جهت آغاز فعالیت در میان کارگران فصلی که در امواج صدها هزار نفری در بین شهرهای غرب بدنبال کار سرگردان بودند، فرستاد.

مبلغین واپلی از کرسی های خطابه که کنج خیابانها و نزدیک باجه های کاریابی می گذاشتند، برای کارگران سخنرانی می کردند. این باجه های

با خط مشی که وسیله «دانیل دیلیئون» رئیس SLP که می خواست IWW را به دنباله حزب سکتاریست خودش بدل کند، ضرورت یافت. «دیلیئون» نیز در نشست چهارم در سال ۱۹۰۸ از دور خارج شد و IWW سرانجام حول خطی که برای جنبش انقلابی پیشرفت های عظیمی بدست آورد، تحکیم یافت.

وحدت ایدئولوژیک IWW در آئین نامه ای جدید که در نشست ۱۹۰۸ تصویب گردید، انعکاس یافت.

«طبقه کارگر و طبقه کارفرما هیچ وجه اشتراکی با هم ندارد. مادامی که گرسنگی و نیاز بر زندگی میلیونها نفر کارگر سایه افکنده باشد و عده معدودی که طبقه کارفرما را تشکیل می دهند از تمام مواهب زندگی برخوردار باشند صلحی وجود نخواهد داشت.

مبارزه بین این دو طبقه باید ادامه یابد تا اینکه کارگران جهان بمتابه یک طبقه متشکل شده و صاحب کره زمین و ابزار تولید شوند و بساط نظام مزدبری را براندازند.

بجای شعار محافظه کارانه «مزد عادلانه در ازای کار عادلانه» باید شعار انقلابی «لغاء نظام مزدبری» را بر پرچم خود بنویسیم.

رسالت تاریخی طبقه کارگر محو و نابودی سرمایه داری است. ارتش تولید باید نه تنها بخاطر مبارزه روزمره با سرمایه داران بلکه هم چنین بخاطر ادامه گردش خط تولید پس از سرنگونی سرمایه داری سازمان یابد. با سازماندهی از طریق صنایع ساختار جامعه نوین را درون پوسته جامعه کهن بنا می سازیم.»

در این جا چند نکته وجود دارد که شایان ذکر است. نفوذ مارکسیسم با اخراج عناصر رفرمیست اخراج شده میدان وسیعتری جهت عمل می یابد. این مسئله در پاراگرافی که با شعار «لغاء نظام مزدبری» خاتمه می یابد و از جزوه مارکس، «مزد، بها، سود» گرفته شده عیان است. اما می بینیم که این صرفاً یک مارکسیسم دم بریده بود: عبارت «ساختار جامعه نوین درون پوسته جامعه کهن» که مرز بنیادی بین سرمایه داری و سوسیالیسم را مخدوش میکند، شاهد این مدعاست. بویژه که هیچ اشاره ای به مسئله قدرت سیاسی و اینکه این قدرت را چه کسی در دست دارد نشده و اینکه مسئله مرکزی تفاوت بین سوسیالیسم و سرمایه داری است.

هرچند اضافه کردن عبارت مارکس همراه با موضع انقلابی آن انعکاس یک پیشروی در جنبش واپلی ها بود، فرمولبندی دیگری از آئین نامه ۱۹۰۵ حذف شد: «بین دو طبقه باید نبرد ادامه یابد تا اینکه تمام زحمتکشان هم در عرصه سیاسی و هم در عرصه صنعتی گرد هم آیند و آنچه را که با نیروی کارشان تولید می کنند از مجرای یک سازمان اقتصادی طبقه کارگر و بدون وابستگی به حزب سیاسی بدست گیرند و حفظ کنند.» (تاکید از ماست) منظور واپلی ها از حذف بند مبارزه «در عرصه سیاسی» موضع گیری علیه فعالیت های انتخاباتی رفرمیستی SP و SLP بود و کاملاً حق

تعیین شد.

در حالی که ۵۰۰ واپلی هنوز در زندان بودند هیئت‌هایی از «شوهنگان» و «ماین» گرفته تا «تی جوانا»ی مکزیک بطرف «اسپوکن» راه افتادند. واپلی‌های شهر عقب نشینی کردند و واپلی‌ها پیروزی دیگری بدست آوردند.

در عرض چند سال بعد، نمونه این نبردها در متجاوز از سی شهر تکرار شد. این نبردها نظر میلیون‌ها کارگر را بطرف IWW جلب نمود. اقدامات واپلی‌ها موجودیت سازمانی انقلابی را نوید می‌داد. سازمانی که بی باکانه علیه مامورین پلیس و سرمایه داری می‌ایستد، نوک سوزنی از هدف خود که سازماندهی طبقه کارگر باشد کوتاه نمی‌آید، و آماده است تا ایده همبستگی طبقاتی را در کردار و گفتار به نمایش بگذارد. این نبردها فعالین و رزمندگانی را که درگیر مبارزه بودند محکم و آبدیده نمود و تعداد زیادی از رزمندگان حرفه‌ای تربیت کرد که تمام عمرشان را وقف مبارزه طبقه کارگر کردند، کسانی که برای نخستین بار گرمای مبارزه طبقاتی را در زندان ناشی از نبرد «آزادی بیان» حس کردند.

در همین حال IWW در شرق در میان میلیون‌ها کارگر ستمدیده مهاجر ریشه می‌دوانید. در جولای ۱۹۰۹ اعتصاب صنایع فولاد «مک کیس روک»، خشم و اعتراض فروخورده و انباشت شده را منفجر ساخت. دو ماه تمام آکسیونهای توده‌ای و نبردهای مسلحانه لاینقطع ادامه داشت (۱۳ نفر در جریانات اعتصابات جان باختند) طبقه کارگر به پیروزی درخشانی دست یافت و کل طبقه کارگر را به جنب و جوش و جهش واداشت. در این میان کارگران مهاجر و IWW نقش بس پراهمیتی ایفا نمودند.

هرچند اکثریت وسیع اعتصابگران خارجی و غیر ماهر بودند با این حال از همان ابتدا رهبری اعتصاب تقریباً در دست و از طریق یک کمیته رهبری ۶ نفره که «شش کله گنده» نامیده می‌شد، در دست کارگران بومی سفیدپوست و ماهر بود. «شش کله گنده» صبر و بردباری را به اعتصابگران توصیه می‌کردند، و از اتکا به قانون «اعتراض متحدانه» علیه شرکت طرفداری می‌کردند و هرچند علناً با اقدامات مبارزه جویانه توده‌ای اعتصابگران مخالفت نمی‌ورزیدند، کمکی هم به پیشبرد این نوع مبارزه نمی‌کردند.

طی چند هفته کارگران اروپایی «کمیته بی نام و نشان‌ها» را برپا داشتند که برای یک خط پیکارجویانه علیه کمپانی مبارزه می‌نمود. این کمیته که از کارگران مجاری، روسی، ایتالیایی و غیره تشکیل شده بود و با استفاده از تجارب جنبش‌های سیاسی پیشرفته‌تر در کشورهایشان از همان اوایل اعتصاب با IWW از طریق یک رشته جلسات تماس حاصل کرده و پس از اندکی عملاً عنان رهبری را از کف «شش کله گنده» خارج کردند. این «بی نام و نشان‌ها» بر اقدامات توده‌ای علیه اعتصاب شکنان و مامورین پلیس و بسیج بدنه تشکیلات تاکید داشتند. آنان مداوماً میتینگ‌های عظیم توده‌ای برگزار می‌کردند. در این میتینگ

ها اعتصاب کنندگان به شانزده زبان مختلف تکلم می‌کردند، مرتباً گاردی‌هایی برای ممانعت از ورود به کارخانجات سازمان می‌دادند و هزاران کارگر را برای تظاهرات حمایتی بسیج می‌کردند، این گردهمایی‌ها گاهی جمعیتی حدود ۲۰۰۰۰ نفر را در بر می‌گرفت.

این برای کارگران آمریکایی یک درس سیاسی بزرگ بود. کارگران اروپای شرقی که گمان می‌رفت جاهل و نادان هستند نه تنها دست به اعتصاب زدند، بلکه رهبری را نیز بدست گرفتند و نخستین اعتصاب پیروزمند را علیه یک کمپانی فولاد آمریکایی سازمان دادند. و آنها این کار را با درهم شکستن تمام محدودیت‌هایی که AFL کوشیده بود در راه مبارزات اعتصابی کارگران آمریکایی قرار دهد بود انجام دادند.

اعتصاب «مک کیس راک» نخستین اعتصاب از رشته نبردهای شدیدی بود که کارگرانی که عمدتاً مهاجر بودند در این دوره سازمان دادند. درست همانگونه که کارزار «آزادی بیان» برای میلیون‌ها کارگر مهاجر چوب بری، معدن و کشاورزی شاخص یک جنبش انقلابی بود، اعتصابات صنعتی نیز کارگران شرق را واداشت که به استقبال ایده واپلی‌ها دربارهمبستگی کلیه ملل علیه دشمن مشترک سرمایه دار بشتابند.

اعتصاب توده‌ای کارخانجات نساجی «لارنس» در سال ۱۹۱۲ حتی از اعتصاب «مک کیس راک» هم زنده تر بود. این اعتصاب با قدرت به کارگران نشان داد که واپلی‌ها کیستند. هر چند روز یکبار تظاهرات‌های ۳۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ نفری برگزار می‌شد. کارگران در این تظاهراتها پرچم‌های سرخ حمل کرده و سرود انترناسیونال را می‌خواندند. (در حقیقت واپلی‌ها بحدی از سرودهای انقلابی استفاده می‌کردند که اعتصاب «لارنس» به «اعتصاب سرودخوانان» مشهور شد). یک ماه پس از آغاز اعتصاب، فرزندان اعتصاب‌گران نزد خانواده‌های هوادار اعتصاب در سراسر کشور فرستاده شدند. با این کار نه تنها به اعتصابگران آزادی عمل بیشتری می‌داد بلکه برای جلب حمایت از اعتصاب نیز مفید بود. اعتصاب‌گران با ایستادگی در مقابل ۲۵۰۰ نفر میلیشیا و ۵۰۰۰ نفر گارد و با وارد آوردن ضربات متقابل بر پیکر آنها سرمشقی شدند برای سایر کارگران و آتش مبارزات را در دیگر کارخانجات نساجی در سراسر «نیویانگلند» شعله ور کردند. وقتی که کمپانی‌ها بالاخره به زانو در آمدند، «بیگ بیل هیوود» در میتینگی که به مناسبت پیروزی برگزار شده بود گفت «در تاریخ جنبش کارگری آمریکا این نخستین بار است که یک اعتصاب به چنین نتیجه‌ای دست یافته است..... شما نشان دادید که طبقه کارگر بخاطر منافع مشترکش می‌تواند تمام اعضای خود را متحد کند» هی وود سپس جمعیت را در خواندن سرود انترناسیونال به ۱۵ زبان مختلف که به زبان‌های اعتصاب‌گران بودند رهبری نمود.

در طی این دوره واپلی‌ها در کلیه مبارزات اعتصابی واقعا بزرگ و پراهمیت دخالت کردند. آنها بطور خستگی ناپذیری کوشیدند تا این مبارزات را

با جنبش سراسری طبقه کارگر و هدف‌نهایی انقلاب آنان مطابق درکی که از انقلاب داشتند پیوند بزنند. آنها با دامن زدن به این مبارزات در میان کل طبقه کارگر با شوونیسم ملی کارگران سفید بومی به مقابله برخاسته و وحدت میان کارگران را بر مبنای اصولی پی ریزی کردند. شایان ذکر است که واپلی‌ها تنها گروهی بودند که با هیستری ضد آسیایی در ساحل غربی کشور به ضدیت پرداختند و نخستین تشکیلاتی بودند که یک میتینگ مشترک از کارگران سفید و سیاه در «لوئیزیانا» برگزار کردند و جدایی نژادی را در سطح واحدهای محلی ممنوع ساختند. البته تجارب مربوط به این عرصه یکسان پیش نمی‌رفت و منشا اختلافات در صفوف IWW بود، اما با این حال می‌توان گفت که IWW سازمانی قویا ضد نژادپرستی بود.

IWW در مدت کوتاهی به سازمانی بدل گردید که طبقه حاکمه آمریکا تا آن تاریخ بیش از هر سازمان دیگر از آن واهمه داشته است. هر نافرمانی و عصیان بمتاب «توطئه IWW» مورد حمله قرار می‌گرفت - و این حملات برای IWW بسیار سودبخش بود زیرا همین مسئله باعث می‌شد شورشگران هر وقت خبری می‌شد با این سازمان ارتباط بگیرند. دولت به ضرب و شتم و زندانی کردن و شکنجه و مثله کردن و اعدام اعضا و رهبران IWW پرداخت - اما هر سرکوبی، کارگران و متحدین بیشتری را از سایر اقشار مردم به رزم و مبارزه و دفاع از واپلی‌ها و اهدافی که بخاطر آن می‌جنگیدند، جلب می‌کرد. در طی این دوره از مبارزه نام و اهداف این سازمان مانند برق در سراسر کشور انتشار یافت.

واپلی‌ها نه خود را به اعتصاب محدود ساختند و نه تبلیغاتشان در سطح افزایش چندرغاز دستمزد محدود شد. آنان آتش سلاح‌شان را در کلیه جبهه‌ها علیه سرمایه‌داران گشودند؛ در ضدیت با میهن پرستی و مذهب بی‌محابا بودند، با ایده‌های کهنه‌ای که مخالف شرکت کامل زنان در مبارزه طبقاتی بود و بطور کلی با ایده «احترام بورژوازی» قاطعانه مخالفت می‌کردند. واپلی‌ها وظیفه خود می‌دانستند که عقاید کارگران را به مصادف بطلبند و حاضر نبودند برای زیاد شدن اعضا، در مقابل عقاید غلط کارگران سکوت کنند.

یکی از روزنامه‌های IWW نوشت «کارگر آگاه آمریکایی چیزی به اسم میهن من نمی‌شناسد و مانند عرق تن میهن را دور می‌ریزد.» پرچمی که واپلی‌ها بدان عشق می‌ورزیدند و می‌خواستند همه گیرش کنند، پرچم سرخ بود. آنها این سرود را سر می‌دادند: «طبقه کارگر زیر پرچم سرخ سرفراز زندگی کرده یا خواهد مرد.» آنها می‌گفتند «پرچم آمریکا همواره یاریگر نهادهای سرکوب علیه کارگران بوده است.» واپلی‌ها حتی یک شماره ویژه نشریه خود را که در سال ۱۹۱۲ منتشر شد به مبارزه علیه میهن پرستی اختصاص دادند و دست به افشاگری‌های آشکار و مهمی علیه باندها و قدیسین میهن پرست زدند.

واپلی‌ها به یکی از نهادهای وابسته به کلیسا به

## جو هیل

### «بر مرگ من زاری نکنید، سازماندهی کنید!»

ترجمه سیروس ماهان



ترجمه سیروس ماهان  
**جو هیل** در هفتم اکتبر ۱۸۷۹ به دنیا آمد. پدرش **آلوف هگلند** کارگر راه آهن و مادرش **مارگریتا** سرپرستی بچه ها را در خانه به عهده داشت. این خانواده هشت فرزند داشت. **جو** در جوانی فعالیت‌های خود علیه نابرابریهای اجتماعی را شروع کرد و در این مسیر سالها بعد به عضویت **کارگران صنعتی جهان** در آمد و به یکی از کادرهای مهم این سازمان کارگری تبدیل شد. **جو هیل** نه تنها به عنوان یک فعال کارگری بلکه به عنوان هنرمندی برجسته در جهان موسیقی شهرت بسیاری دارد و در جهان مبارزات ضداستثمار محبوبیتی به سزا. **جو هیل** متولد شهر **گاول** در سوئد است که در سال ۱۹۰۲ با یکی از برادرانش به آمریکا آمده است. اسم اصلی اش **جول هگلند** بود که در آمریکا آنرا به **جوزف هیل** استورم تغییر داد.

ترانه های **جو هیل** هنوز هم بر سر زبانهاست. به عنوان نمونه ترانه معروف **کشیش و برده** یا **دختر شورشی** یا ترانه ای که در مورد خود سروده است **دیشب خواب جو هیل را دیدم**. **جو** از اوآن کودکی به کارهای سخت کارخانه روی آورد. بعد که کمی بزرگتر شد در معادن ذغال سنگ به کار مشغول شد. در این شغل آخرش بود که به بیماری سل دچار گشت. معالجات در مورد این بیماری در کل نمربخش نبود و سرانجام پس از مدتها که سلامتی نسبی خود را به دست آورد، اثر این بیماری و معالجه با اشعه ایکس بر روی گردن و نوک بینی اش باقی ماند. در ژانویه ۱۹۰۲ **مارگریتا**، مادر **جو**، زندگی را بدرود گفت. **جو** پس از مرگ مادر تصمیم گرفت با برادرش که راهی آمریکا بود از سوئد بیرون برود. این دو در اکتبر ۱۹۰۲ وارد نیویورک شدند. رؤیای کار خوب و پول زیاد و زندگی بهتر در آمریکا با واقعیاتی که این دو برادر مشاهده می کردند سازگاری نداشت. **جو** در یکی از بدترین محله های نیویورک در یک مشروبفروشی به نظافت توالتها مشغول به کار شد. بعدها این کار را رها کرد و راهی مناطق مختلف آمریکا گشت و برای مدتها از او خبری نبود. حتی هنوز هم کسی نمی داند در مدت هفت سالی که از او نشانی ای در دست نیست کجا زندگی می کرده و چه می کرده است. بعضی ها می گویند به خاطر سازماندهی کارگران در لیست سیاه قرار گرفته و مدتهای زیادی را فراری و مخفی بوده است. **جو** در جستجوی کار و زندگی، سراسر سرزمین آمریکا را از نیویورک تا هاوایی زیر پا گذاشت. هر کجا کاری پیدا میکرد سعی می کرد کارگران را متحد کرده تا برای تغییر شرایطشان دست به اعتراض یا اعتصاب بزنند. بارها به خاطر اینگونه فعالیت‌هایش از کار اخراج می شد. در سال ۱۹۱۰ در شهر **سان پدرو** در **کالیفرنیا** به عضویت **کارگران صنعتی جهان** پذیرفته شد. در ژانویه ۱۹۱۱ در مرز **کالفرنیا** و **مکزیک** مشغول فعالیت‌های کمک رسانی به انقلاب **مکزیک** شد. در این دوره امپریالیستها علیه شورش دهقانان کشور **مکزیک** دست به اقدام زده و برای سرکوب آن نیرو اعزام می کردند. **جو هیل** به همراه دیگر اعضای سازمان **کارگران صنعتی جهان** مصمم بودند تا از انقلاب دهقانی **مکزیک** دفاع کنند. بین سالهای ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۲ **جو هیل** در تمام مبارزات کارگری که سازمان **کارگران صنعتی سازماندهی** می کرد حضور فعال داشته و از رهبران تظاهرات کارگری بوده است. سیاست سازمان برای جذب توده ها و جلب توجه به مسائل کارگری بر آن قرار گرفته بود تا از موسیقی برای اینکار استفاده بیشتری بکند. **جو** در این مورد می گوید: **یک اطلاعی هرچقدر هم که عالی نوشته شده باشد بیش از یک بار خوانده نمی شود، اما مردم ترانه ها را به خاطر می سپارند و آنها را بارها با خود زمزمه می کنند.** سازمان **کارگران صنعتی** بر آن بود تا برای سازماندهی کارگران، تشکیل سندیکاهای کارگری و مبارزه کارگران برای احقاق حق پایمال شده شان از موسیقی بهره ای بیش از پیش بگیرد. ◀

نام «ارتش نجات بخش» که اسمش را ارتش **گرسنگی** گذاشته بودند نیز حمله می کردند و کلیسای **کاتولیک** و «واعظین مو بلند» نیز از دستشان در امان نبودند. مسئله برای واپلی ها جدی بود. در فیلم های کارتون، سرودها و سخنرانی ها به مذهب به دلیل رنگ و لعاب دادن به زنجیرهای بردگی بیرحمانه می تاختند. در یکی از راهپیمایی های توده ای که اندکی پس از اعتصاب سال ۱۹۱۲ هم زمان در «لارنس ماساچوست» برگزار شد شعار راهپیمایی این بود: «نه خدا، نه ارباب!» این شعار کلیسای **کاتولیک** محلی را دیوانه کرد. کلیسا فراخوان روز خدا و میهن را صادر نمود که ۳۰۰۰۰ نفر از جمله عده کثیری از شاگردان مدارس را از نقاط مختلف به شهر آوردند. واپلی ها همان روز یک پیک نیک در «دفاع از واپلی ها» سازمان دادند که با وجود تهاجم متقابل بورژوازی ۴۰۰۰ کارگر را بسیج کرد.

بسیاری از **سندیکالیست** ها و **مورخین** بورژوازی واپلی ها را بخاطر موضع خصمانه شان در مقابل مذهب، و به این بهانه که مردم را از خود می راندند، مورد نكوهش قرار داده اند. بویژه شعار «نه خدا، نه ارباب!» بمثابه شعار محوری اعتصابات **لاورنس** مورد انتقاد قرار گرفته است. مسلما باید در این تاکتیک **IWW** و شاید سایر تاکتیک هائی که عملا آه ایسم را یکی از نقاط وحدت یک اعتصاب می کرد، تامل کرد. ولی تردیدی نیست که واپلی ها عموما در سازماندهی روزمره و استفاده از بحث ها و جدل های شدید و سرودها و اشعار ضد مذهبی خدمات بزرگی در راه رهایی کارگران از قید و بند مذهب انجام دادند. **مورخین** بورژوازی با انگشت نهادن بر نقاط ضعف **IWW** در این یا آن عرصه از فعالیت، این خدمات را نفی کرده و نتیجتا بر کوتاهی گروههای دیگر بویژه «حزب کمونیست آمریکا» (حزب طرفدار روزیونیسیم خروشچفسکی) در انجام افشاگری دائمی از مذهب سرپوش می گذارند.

**IWW** ریاکاری کلیسا و سایر مرتجعین درباره خانواده را نیز به استهزا گرفت و از جمله از کنترل تولید مثل به حمایت پرداخت. و چنین برخوردی هم لازم بود. در یکی از اجتماعات بزرگ توده ای یکی از سخنرانان واپلی طی نطقی اظهار داشت که «کارگران (بویژه زنان) باید ساعت کارشان کم شود که وقت بیشتری برای بودن با شوهران و پرورش و تربیت فرزندان در اختیار داشته باشند.» این گفته با هو کردن دسته جمعی حصار مواجه شد. تبلیغات واپلی ها برخلاف سخنران مذکور این بود که باید وقت و فرصت بیشتری به زنان جهت مبارزه طبقاتی داده شود.

این نمونه ها نشانگر این واقعیتند که واپلی ها علیرغم ضعف هایشان در عرصه **تئوریک** و سازماندهی، در برخی مسائل با جدیت تمام به مبارزه **ایدئولوژیک** در بین توده ها دامن می زدند. آنان به این واقعیت واقف بودند که بدون مبارزه قدرتمند و قاطع در این عرصه نمی توان قید و بند مذهب، **شوونیسم** ملی و سایر ابزارهای **ایدئولوژیک**

که توده ها را به بند کشیده را در هم شکست. بطور کلی وابلی ها طبقه کارگر آمریکا را بسیار به جلو راندند و از این نظر انقلابیون باید به خدمات آنان ارج بگذارند. در این کشور برای نخستین بار یک سازمان کارگری توده ای پا به عرصه وجود گذاشت که انقلاب را تبلیغ کرد و برای میلیون تن از مردم آن را بصورت امری کاملاً واقعی در آورد. با شوونیسم ملی و کوته بینی و بی فرهنگی طبقه کارگر در افتادند و یک وحدت واقعی انترناسیونالیستی در بین آنها پدید آوردند و این افسانه را که بسیج بخش های تحتانی طبقه کارگر غیرممکن است، درهم شکستند. آنها نشان دادند که این بخش از طبقه کارگر نه تنها مستعد سازمان یابی انقلابی است، بلکه برای آن شور و شوق نیز نشان می دهند. این سازمان در جریان بیش از ۳۰ نبرد آزادی بیان و در اعتصابات بیشمار، هزاران تن از کارگران را در گوشه و کنار کشور جهت مبارزه علیه سرمایه داران و مامورین پلیس و میلیشیا و جاسوسانش بسیج نمود.

وابلی ها یک نمونه متفاوت ارائه دادند و برای کارگران و کسانی که ذهنیت انقلابی داشتند، حکم هوای تازه را داشتند. سالن های محلی آنها کانون جنب و جوش و مبارزات زنده سیاسی ایدئولوژیک و مناظرات داغ و هیجان انگیز و نیز کتابخانه بود. اشعار و سرودهای آنان تاثیر عظیمی بر کارگران داشت. آنان درک خلاق از نقش فرهنگ بر جنبش کارگران انقلابی داشتند.

اما وابلی ها دارای نقطه ضعف های جدی و اساسی نیز بودند. این ضعفها ریشه در سندیکالیسم شان داشت. دیدگاه سندیکالیستی بر این است که اعتصاب عمومی می تواند نظام سرمایه داری را سرنگون کند و اتحادیه های صنعتی می توانند بمتابه ارگان های اجرایی جامعه سوسیالیستی عمل کنند. این دیدگاه بیانگر عدم درک از نقش دولت بمتابه ابزار دیکتاتوری طبقاتی است. آنان بطور ساده لوحانه ای برای اعتصاب عمومی قدرتی مطلق قائل بودند. هنگامی که از آنان درباره استفاده بورژوازی از قدرت نظامی جهت مقابله با کارگران سؤال می شد، سندیکالیست های IWW پاسخ می دادند که بسیج قشون بدون وجود کارگرانی که آنها را حمل کرده و به آنها خدمت کنند، غیرممکن است!

تاریخ ثابت کرده است که دولت بورژوازی باید با قدرت اسلحه درهم شکسته شود و پس از قیام یک جنگ داخلی جهت تحکیم و قوام طبقه کارگر امری ضروری است. پس از تسخیر قدرت نوع متفاوتی از دولت یعنی دیکتاتوری طبقه کارگر برای درهم شکستن مقاومت مسلحانه طبقات استثمارگر ضروری است. مضافاً این دولت باید رابطه مبنی بر اتحاد و مبارزه طبقه کارگر با طبقات میانی را نیز تنظیم کند و بیان واقعی کنترل همه جانبه توده ها بر کلیه شئون جامعه باشد و برای محو زمینه هایی که استثمارگران در آن می رویند مبارزه کند.

البته این نظریه در دوره اوج وابلی ها چندان مورد قبول همگان نبود. و اکثریت وسیع احزاب

سوسیالیست انترناسیونال دوم و منجمله SP در ایالات متحده که برپائی مسالمت آمیز یک دولت سوسیالیستی را در مقابل استراتژی سندیکالیستی علم می کردند، با این نظریه همراه نبودند. در واقع در مقایسه با این احزاب جهت گیری وابلی ها صحیح تر بود.

اعتقاد به اینکه اعتصاب عمومی می تواند بقدری همه گیر شود که طومار سرمایه داری را در هم بیچد، یا طوری پیش رود که طبقه حاکمه نتواند هیچ کارگری را جهت «نقل و انتقال» سربازانش به خدمت بگیرد، از یک تصویر ایده آلیزه شده از طبقه کارگر مایه می گرفت و نمی توانست بفهمد که طبقه کارگر به بخش های پیشرو، میانی و عقب مانده تقسیم می شود. این بینش بصورت یک خط انارشستی بر سراسر فعالیت های وابلی ها سایه انداخته بود، بهمین جهت آنان به هر سازمان متمرکز و یا رهبری رسمی بدیده تحقیر می نگریستند. یکی از شعارهای توده ای وابلی ها چنین بود: «ما همه رهبر هستیم!» و بسیاری پست های رهبری عمدتاً بین افراد چرخ می خورد. این دیدگاه عملاً نیاز به رهبری واقعی را انکار می کرد و از درک ضرورت یک حزب پیشاهنگ کارگران پیشرو و متحدینش عاجز بود.

وابلی ها تحلیل علمی از جامعه سرمایه داری نداشتند. آنان نمی دیدند که این تحلیل در خارج از جنبش خودجوش طبقه کارگر و توسط روشنفکران انقلابی بسط و تکامل یافته است و باید به درون طبقه برده شود تا زندگی سیاسی انقلابی بیاید. این وظیفه تنها توسط یک حزب پیشاهنگ مسلح به کمونیسم انقلابی امکانپذیر است. قطعاً وابلی ها چنین حزبی نبودند. و البته، برخلاف آنچه «حزب کمونیست آمریکا» در نقد خود تصویرشان می کند، صرفاً ملغمه ای از اتحادیه ها نیز نبودند. وابلی ها یک سازمان انقلابی توده ای بودند، اما سازمانی که به عبث می کوشید وظایف و عملکرد حزب و اتحادیه را با هم تلفیق نماید. این نگرش «دو در یک» وابلی ها که خود را به شکل «اتحادیه انقلابی» بروز می داد، نه تنها نیاز به حزب را نفی می کرد، لزوم سازماندهی و کار سیاسی انقلابی درون اتحادیه های AFL را نیز انکار می کرد.

وابلی ها دارای گرایشات قوی اکونومیستی نیز بودند. مبارزه سیاسی از نظر آنان معنایی جز انتخابات نداشت و از آنجا که بدرستی استراتژی اتکا به انتخابات برای رسیدن به قدرت را بی سرانجام می دانستند، بطور کلی به مخالفت با مبارزه سیاسی رسیدند. این بینش مانع رشد و تکامل سیاسی کارگران می شد چرا که کارگران از طریق مبارزه حول دستمزد و بهبود شرایط کار، به آگاهی سیاسی دست نمی یابند، حال این مبارزات هرچقدر قهرمانانه باشد، و در تکامل خود برای دفاع از نیازهای اقتصادی و حق تشکل با دولت بورژوائی هم در بیفتند. تجربه وابلی ها حکایت از آن داشت که مبارزه اقتصادی می تواند مورد استفاده جنبش انقلابی قرار گیرد. در عین حال واقعیت این بود که آنها برای رهبری طبقه کارگر،

### جو هیل به اتهام قتل دستگیر شد!

در ژانویه ۱۹۱۴ در سالت لیک به اتهام قتل جان موریسون و پسرش که صاحبان یک فروشگاه در شهر بودند، دستگیر شد. پلیس ادعا می کند که جو هیل و یک شخص دیگری، که نامش هرگز فاش نشد، وارد فروشگاه شده و آن دو نفر را کشته اند. پلیس همچنین می گوید که هدف از این عمل دستبرد از مغازه نبوده است. جو هیل نیز هرگز نکفت که چگونه آتش خود نیز با گلوله یک پیشو مجروح شده است. در دادگاه مشخص شد که جان موریسون پلیسی بازنشسته بوده و برای اداره پلیس هم کار خبرچینی علیه کمونیست ها را می کرده است.

بسیاری از سازمانهای کارگری جهان خواهان آزادی جو بودند. دولت سوئد نیز رسماً خواهان آزادی او شده بود. حتا رئیس جمهور وقت آمریکا اعدام جو هیل را به نفع خود نمی دید و لذا خواهان تجدید نظر در حکم او شده بود. اما با همه این فعالیتها و مخالفتها، فرماندار یوتا برای اعدام این مبارز تعجیل می کرد. اقدامات هیل کلر و نامه او به وودرو ویلسون نیز نتیجه ای نبخشید.

جو در زندان ترانه های زیادی سروده است. از جمله اینها دختر شورشی ست که خود او آن را از بهترین ترانه هایش می شمرد. بخشهایی از این ترانه چنین است:

در این جهان عجیبی که ما می شناسیم  
زنان به گونه های مختلفی هستند  
بعضی هاشان در قصر های باشکوه  
میزیند  
و لباسهای گران می پوشند  
ملکه ها و پرنسس ها نیز بسیارند  
با جواهرات و الماسهای درخشان  
اما ارجمندترین زنان  
دختر شورشی ست.

### (همصدایان)

اینه دختر شورشی!  
اینه دختر شورشی!

برای طبقه کارگر  
دختر شورشی  
مروارید گرانبهائی ست  
برای پسران رزمنده  
تهور و سربلندی و شور می آورد

آری اگرچه دستانش از کار کبره بسته  
است  
و لباسهایش چندان مناسب نیستند  
اما برای طبقه خود  
در سینه قلبی صادق و پندیده دارد. ◀

باید با نبردهای اقتصادی هموار گردد در این بیانیه متمرکز است:

«در رابطه با جنگ ما به یک اتحادیه بزرگ که از دل مبارزه نیرومندتر و آبدیده تر بیرون آید و نسبت به گذشته کنترل بیشتری بر عرصه صنعت داشته باشد، نیازمندیم. چرا باید منافع طبقه کارگر را فدای چند راهپیمایی پر سر و صدا و بی خاصیت و یا چند تظاهرات ضد جنگ نمائیم؟ بجای اینکار، بیایید به کار سازماندهی طبقه کارگر برای بدست گرفتن صنایع بپردازیم. چه جنگ باشد و چه جنگ نباشد. بیایید به کلیه تجاوزات سرمایه داری که به جنگ و سایر اشکال توحش و بربریت منتهی خواهد شد، پایان ببخشیم.»

روشن است که IWW با چنین بینش و چشم اندازی نمی توانست هیچ استراتژی یا برنامه ای جهت مبارزه بر ضد جنگ یا مهمتر از آن، بهره برداری از فرصت هایی که جنگ جهت پیشبرد

مبارزه در راستای تسخیر انقلابی قدرت پیش آورده بود، پیش گذارد. با این حال در فاصله ۱۹۱۴ و آوریل ۱۹۱۷ دست به افشاگری های عظیمی در رابطه با جنگ و منافی که در پشت جنگ نهفته است زد. IWW در نشست سراسری خود در سال ۱۹۱۶ بار دیگر تأیید نمود که:

«ما هر نوع جنگی را محکوم می کنیم و بخاطر جلوگیری از جنگ، تبلیغات ضد میلیتاریستی در زمان صلح را در دستور کار خود قرار داده و بدین وسیله همبستگی طبقاتی میان کارگران را بالا می بریم .... و در زمان جنگ نیز

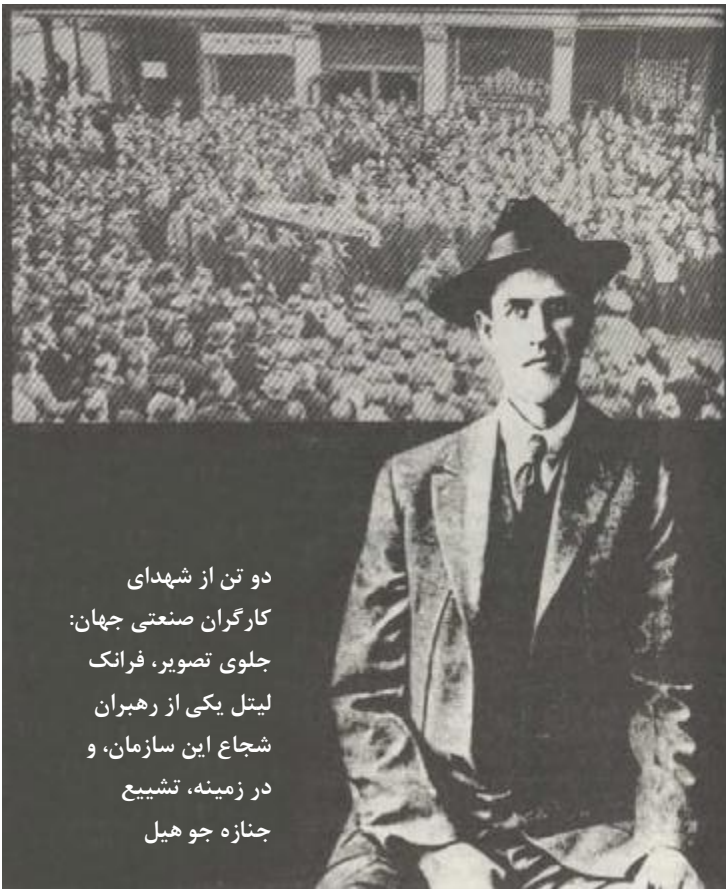
اعتصاب عمومی در کلیه صنایع را پیش می بریم.» در مارس ۱۹۱۷ مقاله ای تحت عنوان «همسویی مهلک» در نشریه همبستگی IWW انتشار یافت که بشدت با موضع شرم آور AFL که تعهد کرده بود «مشاقانه و میهن پرستانه به جنگ خدمت کند» در تضاد بود.

تبلیغات ضد جنگ و ابلی ها در بحبوحه جنگ عمدتاً بر مخالفت با شوونیسم ملی و نظامی گری متکی بود و با این درک صورت می گرفت که بورژوازی از جنگ برای تفرقه در میان کارگران و جدائی آنها حول خط و مشی های ناسیونالیستی

در برخی مبارزات مهم آن دوره نظیر جنبش حق رای زنان و پیکار علیه جنگ جهانی اول تلاش نکردند و این قصور، پیامدهای مصیبت باری در پی داشت.

### جنگ جهانی اول

وقتی که جنگ جهانی اول در اروپا شعله ور شد، و ابلی ها بدوا یک موضع ضد جنگ محکم اتخاذ نموده و بیانیه هایی علیه آن صادر نمودند. آنان از طرق مختلف از جمله با اشعار تند و طنزآلودی که شاعران هوادار IWW با استادی می سرودند، به افشای ماهیت غارتگرانه جنگ پرداختند. اما اصولاً در بیانیه های IWW جنگ و مسائل مربوطه بمنزله انحراف از مبارزه طبقاتی مطرح بود. هیئت رهبری IWW به تلاش های گسترده بورژوازی و سوسیال رفرمیستها که تحت



دو تن از شهدای کارگران صنعتی جهان: جلوی تصویر، فرانک لیتل یکی از رهبران شجاع این سازمان، و در زمینه، تشبیع جنازه جو هیل

پوشش «تاثیر بر سیاست ملی» به خورد توده ها داده می شد، مظنون بود، احساس می کرد که نظام سرمایه داری مادام که از طریق یک اعتصاب عمومی سرنگون نشده ناگزیر دست به جنگ می زند و خلاصه بهترین روش برای سرنگونی ادامه «سازماندهی ارتش صنعتی» می باشد. بن ویلیام یکی از رهبران و ابلی ها در یکی از بیانیه های خود این مسئله را عنوان نمود. درک نادرست IWW مبنی بر جدایی اقتصاد و سیاست، اهمیت بیش از اندازه «نتایج محسوس» و تصور ایده آلیستی و سندیکالیستی از مسیر مستقیم الخط انقلاب که

در ترانه دیشب خوابِ جو هیل را دیدم می گوید:

دیشب خوابِ جو هیل را دیدم  
همچون من و تو زنده می نمود  
گفتم اما جو تو ده سال است  
که مرده ای  
گفت: من هرگز نمرده ام.

چند ساعت به اعدام، جو هیل وصیتی نوشته که در جهان به شهرت بی نظیری رسیده است.

### آخرین وصیت جو هیل

در مورد میراث من به سادگی همیشه تصمیم گرفت  
چرا که آهی در بساط نداشته تا آن را قسمت کنم

خویشا من نیز آه و زاری نکنند  
خزه بر سنگهای روان نمی روید  
جسدم را آه

جسدم را اگر می توانستم تصمیم بگیرم  
به سوختنش راضی بودم  
و خاکسترش را  
به نرمیهای بهاری می سپردم  
تا آن را به هرکجا که گلی در حال پژمردن است  
پاشند

شاید که دوباره به زندگی بازگردد  
این آخرین وصیت من است  
پیروز باشید.

جو هیل علاوه بر این وصیت یک تلگرام کوتاهی هم برای بیل هی وود مسئول امور مالی سازمان کارگران صنعتی جهان فرستاده است:

بدرو بیل. من به عنوان یک شورشی آبی واقعی می میرم! برای زاری وقتت را هدر نده --- سازماندهی کن!

در بامداد نوزدهم نوامبر ۱۹۱۵ جوخه آتش در ایالت یوتا به زندگی جو هیل پایان داد.

جسد او را به سرعت به شیکاگو که مرکز سازمان کارگران جهان بود منتقل کردند. در تشییع جنازه او بیش از ۳۰ هزار نفر شرکت کردند. ■

اکثریت بود چنین استدلال کرد «اگر ما با این طرح (خدمت اجباری) مخالفت کنیم آنها هر طور شده مانع فعالیت ما خواهند شد.» «لیتل» با این پیشنهاد مخالفت ورزید و تاکید کرد «شکست افتخارآمیز در میدان نبرد به از تسلیم شدن است. بالاخره ما با این آدمکشی سرمایه دارانه موافقیم یا مخالف؟ من شخصا به جوخه آتش سپرده شدن را بر تسلیم و سازش ترجیح می دهم.»

«لیتل» سراسر غرب آمریکا را درنوردید، معدنگران مس را سازمان داد و مبارزه علیه جنگ و خدمت اجباری را ادامه داد. او بصورت مدافع صریح الهجه و پر وپا قرص استفاده از اعتصاب، خرابکاری، تظاهرات و سایر طرق جهت جلوگیری از تلاش های جنگی امپریالیستی درآمد. در ۲۸ جولای ۱۹۱۷ او مقاله وزینی در نشریه همبستگی منتشر و در آن جنگ امپریالیستی را محکوم کرد. در حالیکه همان موقع هیئت اجرایی به اعضای IWW توصیه نمود که بعنوان مخالفت IWW با جنگ برای خدمت اجباری ثبت نام کنند. البته شرکت آنها بخاطر کسب مهارت های نظامی و تبلیغ در میان سربازان، آنگونه که لنین به پرولتاریای روسیه توصیه کرد، نبود بلکه آنان می خواستند بدین وسیله از بازداشت شان بخاطر مقاومت در برابر سربازگیری اجباری ممانعت کنند.

در شب ۳۱ جولای «لیتل» را از اتاق هتلش در «مونتانا» بیرون کشیدند. این هتل مرکز سازماندهی «لیتل» بود. او از آنجا معدنچیان را که عمدتا در شرکت مس «آناکوندا» بکار اشتغال داشتند، سازماندهی می کرد. متعصبین مذهبی او را به پشت یک اتوموبیل بستند و از شهر خارج کردند و قطعه قطعه اش کردند. این جنایتکاران که هرگز تحت تعقیب قرار نگرفتند، یادداشتی بر جنازه «لیتل» چسباندند با این مضمون «اولین و آخرین هشداری: ۷۷ - ۷ - ۳». (این شماره ها اندازه استاندارد تابوتها در ایالت مونتانا بود، که پهنایش ۳ فوت و درازایش ۷ فوت بود و به عمق ۷۷ اینچ زیر خاک دفن می شد).

این ترور ظالمانه نمونه ای فشرده از عدالت متعصبین سیاسی مذهبی بود. متعصبینی که از آغاز تا پایان جنگ هم چنان به تعقیب و شکار اعضای IWW مشغول بودند. در آستانه برگزاری تشریح جنازه پرشکوه «لیتل»، شهردار بت با انتشار اعلامیه ای خاطرنشان ساخت که اگر دولت فدرال «لیتل» را به جرم تبلیغات آتش افروزانه و مفسدجویانه بازداشت و زندانی کرده بود این اتفاق نمی افتاد!

اکثریت رهبران بازمانده IWW پس از تجلیل کوتاهی از «لیتل»، با انرژی بیشتری در جهت نفی خط مشی انقلابی رزمنده ای که «لیتل» مدافعش بود، به فعالیت پرداختند. با این حال ۵ هفته بعد عوامل دولت فدرال به دفاتر IWW در سراسر کشور یورش بردند. یورش که بسیجی کامل و تمام عیار علیه واپلی ها بود. رهبران IWW مذبحخانه کوشیدند ثابت کنند که به اعتصاب در زمان جنگ تنها بمثابه وسیله ای جهت بهبود و ارتقا شرایط کار نگاه می کنند و کلیه تاثیرات منفی که این

خرابکاری و یا تضعیف روحیه جنگی تلقی گردد، جلوگیری بعمل آورد. با این حال اعضای منفرد واپلی ها در کنار اعضا حزب سوسیالیست و سایرین در تظاهرات ضد سربازگیری در «راکفورد»، «ایلینویز» و در شورش «گرین کرن» در «اوکلاهما» شرکت کردند. کارگران معادن آهن «مینسوتا» که از فنلاند مهاجرت کرده بودند نیز بخاطر نفرتی که از تزار داشتند از پیوستن به یک ارتش متحد روسیه سر باز زدند.

بنظر می رسد که اکثریت رهبری IWW احساس می کردند که فعالیت و افشاگری گسترده ضد جنگ ممکن است به مذاق کارگران خوش نیاید و پیشرفت هایی را که در عرصه سازماندهی مبارزات اقتصادی بدست آمده به مخاطره بیناندازد، بویژه آن که از دیدگاه سندیکالیستی آنان این دستاوردها تنها دستاوردهای قابل اتکا بودند. مطابق این بینش می بایستی قدم به قدم، از اعتصاب به اعتصاب و با افزایش پی در پی دستمزدها در معادن و مزارع، کارگاههای الوار و کارخانه ها، اجزا و

واحدهای ارتش عظیم صنعتی گرد هم آیند و بتدریج قدرتشان را متمرکز کنند و در یک لحظه مناسب ضربه آخر را وارد کنند. از نظر آنان یک انقلابی جدی که وظایفی به این عظمت در برابر خود داشت، چگونه می توانست اجازه دهد مسائل سیاسی و وقایع بی اهمیتی از قبیل جنگ جهانی پیشروی اش را مختل کند؟ البته این سیاست اقتصادی کوتاه بینانه بجای آن که در جهت حفظ و ایقا سازمان و تحکیم قدرت آن عمل کند، مصیبت بار بودندش را به اثبات رساند. اتحادیه بزرگ مورد نظر IWW به وعده سرخرمن تبدیل شد.

اتخاذ چنین خط مشی و سیاستی صرفا حاصل عدم معرفت به تئوری انقلابی نبود. گو اینکه این ضعف معرفتی در کلیه سطوح سازمان محسوس بود و موجب لطامت سنگینی به بدنه سازمان شد. این ضعف از خط مشی سندیکالیستی مایه می گرفت، خطی که خود را در تقابل با آنهایی که (از جمله در میان اعضا IWW) از ماهیت جنگ و مفهوم فعالیت سیاسی درک پیشرفته تری داشتند، تحکیم کرد. خطی که برجسته ترین رهبر آن در IWW «فرانک لیتل» بود.

هنگامی که «چارلز مویر» و هوادارانش در سازمان از موقعیت استواری برخوردار بودند، «لیتل» که نیمه سرخپوست بود بعنوان یکی از پیشتازان و پیشقروالان مبارزه طبقاتی که از فدراسیون معادن غربی انشعب کرده بود و در جریان فعالیت در میان زارعین «اوکلاهما» و معدنچیان مس «آریزونا» و کارگران الوار شمال غرب کوله باری از تجربه اندوخته بود، به سازمان پیوست. او رهبری بود که از بطن مبارزات اقتصادی سر بلند کرد و مدافع مبارزه سازش ناپذیر علیه جنگ امپریالیستی بود.

وقتی که هیئت اجرایی IWW که «لیتل» یکی از اعضای آن بود در جولای ۱۹۱۷ تصمیم گرفت علیه خدمت اجباری هیچ موضعی اتخاذ نکند، «لیتل» شدیداً با این تصمیم به مخالفت برخاست. یکی دیگر از رهبران واپلی ها که بیان کننده نظرات

بهره برداری کرده و وحدت انترناسیونالیستی طبقه کارگر را از بین می برد و خلاصه جنگی است بخاطر استثمار سرمایه داری. معذالک اکثریت قریب به اتفاق رهبران و اعضا IWW از درک ماهیت امپریالیستی جنگ بمثابه ادامه ناگزیر و محتوم سیاست زمان صلح قاصر بودند و فرصت های بی سابقه ای را که جنگ جهت افشاگری و پیشبرد مبارزه سیاسی انقلابی علیه نظام سرمایه داری می آفریند را نمی دیدند و متوجه امکانی که جنگ جهت براندازی مسلحانه سرمایه داران و تسخیر قدرت سیاسی بدست می دهد نبودند. فی المثل «هی وود» علیرغم اینکه در جریان تهدید آمریکا به حمله نظامی به مکزیک در سال ۱۹۱۴ تبلیغ می کرد که «بهتر است به میهن خیانت کنیم تا به طبقه» نتوانست سه سال بعد که ایالات متحده وارد جنگ شد، وظایف انقلابی ای که انجامشان در آن دوره بحرانی طلب می شد، رهبری کند.

ورود ایالات متحده به جنگ در آوریل ۱۹۱۷، به دگرگونی های شدیدی در عرصه سیاسی منجر شد. رهبران واپلی ها که بنا به تمایلات ایدئولوژیک شان به رویداد جنگ صرفا از دریچه پتانسیل و فرصتی که برای برانگیختن مبارزه اقتصادی بدست می داد، نگاه می کردند، با شرایطی مواجه شدند که این تمایلات را تقویت می کرد. نقطه قوت واپلی ها در صنایعی نظیر صنایع کشاورزی، الوار، معدن (بویژه معادن مس) بود، صنایعی که از قضا برای تولیدات جنگی کلیدی بودند. IWW از دو موضوع بهره برداری کرد. یکی اینکه بورژوازی نمی توانست برای دورانی طولانی توقف تولید در این بخشها را تحمل نماید و بنابراین مایل بود که امتیازاتی در زمینه مزدها و شرایط کار به کارگران بدهد، دیگر اینکه کارگران بسیاری از ایالات غربی به سربازی رفته بودند و این اندازه «ارتش ذخیره» را کوچک کرده بود و توان سرمایه داران را در استفاده از این ارتش بمثابه نیرویی علیه مبارزات کارگران شاغل کاهش داده بود. IWW با استفاده از این موقعیت در بهار و تابستان ۱۹۱۷ به تهاجم نیرومند و پر دامنه ای در جبهه اقتصاد مبادرت ورزید و اعتصابات پیروزمندی در مزارع گندم و صنایع الوار و معدن سازمان داد. این موفقیت های اقتصادی صفوف IWW را گسترده ساخت و به گفته ای تعداد اعضای آن از ۴۰۰۰۰ نفر در سال ۱۹۱۶ به متجاوز از ۱۰۰۰۰۰ نفر در سال ۱۹۱۷ افزایش یافت.

اما طنز این است که IWW در بحبوحه تعرض در عرصه اقتصادی، در زمینه سیاسی دست به عقب نشینی بزرگی زد. IWW که مایل نبود اتهام خیانت، موفقیت های بی سابقه اش را در راه اندازی اعتصابات و متشکل ساختن کارگران در راه دستاوردهای اقتصادی خدشه دار کند، تبلیغات ضد جنگش را ملایم ساخته و تخفیف داد. به محض ورود ایالات متحده در جنگ، مقاله «همسوئی مهلک» را جمع کرد و از هرگونه اظهارات ضد جنگ جلوگیری کرد و متعاقب آن از انتشار هرگونه ادبیاتی که ممکن بود بمثابه تبلیغ خشونت و



رها شد و نیرویی را برانگیخت که الهام بخش میلیونها انسان شد و ریشه های نظام را به لرزه افکند.

IWW در پایان جنگ جهانی اول بالای ۱۲۰۰۰۰ نفر عضو داشت. IWW این کارگران را در پروسه مبارزات حاد سازماندهی کرد. به ایده ها و اهداف و ابلی ها زندگی بخشید و آنها را تبدیل به بیانیه ها مشخص کرد. جسارت و سازش ناپذیری آنان، وسعت دید انقلابی شان که بغایت با روش گام به گام و زبونه AFL و جناح راست سوسیالیستها و سایر رفرمیستها تقابل داشت، باعث شد که نفوذشان در میان طبقه کارگر بسیار فراتر از تعداد اعضاها باشد.

بالاخره IWW از لحاظ ایدئولوژیک کارگران را به مصاف طلبید، به آنان جرئت داد تا از پیشداوری ها و معیارهای کهنه گسست کنند. هدف و ابلی ها این بود که نطفه جامعه نوین در درون جامعه کهنه بوجود آورند. این ایده عمدتا ریشه در درک نادرست IWW از نقش و جایگاه اتحادیه های صنعتی داشت که به نظر آنان می توانستند کارگران را در انهدام سرمایه داری رهبری کنند. و ابلی ها تفکرات اتوپایی نیز داشتند و فکر می کردند که در جامعه ای که تحت سلطه سرمایه و دولت سرمایه دار قرار دارد می توان جزایر سوسیالیستی یا سازمان های اقتصادی تعاونی برپا داشت. اما به یک معنی، نوع زندگی شان، روح سرودهاشان و کلا فضای مبارزاتشان که بیان «جشن ستم دیدگان» بود، تبلور جنبه هائی از جامعه نوین در درون جامعه پوسیده سرمایه داری بود.

با الهام از روحیه انقلابی و درس گیری از نقاط قوت و ضعف و ابلی ها می توان در راه وظیفه خطیر کنونی یعنی برپا داشتن جنبش کارگری واقعا انقلابی گام برداشت.

### توضیحات

(۱) بدلالی که ذکر کردیم، سقوط و ابلی ها بعد از جنگ اول جهانی بسیار سریع بود. با وجود این، آنها بمثابة تشکیلات کوچکی که کم کم به یک سکت کناری ضد کمونیست بدل شد به موجودیت خود ادامه دادند. آنها هنوز از نظرات سندیکالیستی و اعتقاد به یک اتحادیه بزرگ صنعتی دست برنداشته اند.

#### مشترک شوید!

#### «سرویس خبری جهانی برای فتح»

آخرین تحلیل ها و اخبار مبارزاتی جهان و اطلاعیه های

«جنبش انقلابی اترناسیونالیستی» را

بزبان انگلیسی دریافت کنید!

برای مشترک شدن آدرس e-mail خود را به آدرس

زیر ارسال دارید!

**AWorldToWinNewsService-  
subscribe@yahoogroups.com**

مارا در ترجمه این آثار بزبان فارسی یاری دهید!

یک قدرت رهبری کننده جهان (خصوصا پس از جنگ جهانی اول) اقتصاد ایالات متحده وارد دور نوینی شد که سرمایه داری انحصاری نامیده می شد. در این دوره تولید در کارخانجات و واحدهای غول پیکر متمرکز شد. این تمرکز موجب گسترش یک پرولتاریای بزرگ صنعتی شد، بزرگترین پرولتاریای صنعتی جهان درگیر این تولید متمرکز اجتماعی شده بود. IWW به استثنای دوره پر تلاطم ۱۹۱۴ - ۱۹۱۰ که اعتصابات بزرگی را در «لارنس» و «پاترسن» رهبری کرد، نفوذ زیادی در میان این کارگران نداشت.

IWW طرح اتکا به کارگران رزمنده ناحیه غرب را در پیش گرفت. زندگی و کار این کارگران باعث شده بود که توهامات بورژوازی و پیشداوری هایشان سریعاً زوده شود و بمثابة «خاک بکری» بودند که توسط AFL آلوده نشده بود. IWW به مبارزه جویی، رزمندگی و سرعت عمل این کارگران بیانی متشکل بخشید. اما خصلت فصلی و موقتی کار در کشاورزی و کارخانه های الوار بعلاوه کمبود کار بطور کلی، موجب شد که کارگران این بخش ها بسوی مشاغل دیگر کشیده شوند. بعلاوه و ابلی ها حزب سیاسی نبودند و قادر نبودند همگونی ایدئولوژیک سیاسی لازم برای حفظ کارگران در فعالیت تشکیلاتی ادامه دار را تامین کنند. این دو مسئله باعث شد که ترکیب اعضا و ابلی ها بسیار متغیر باشد. طبق تخمین یکی از مورخین، در فاصله سال های ۱۹۱۵ - ۱۹۰۵، ۱.۳ میلیون نفر عضو IWW بودند، ولی هیچ گاه تعداد اعضای ثابت و دائمی آن در هر مقطع به حتی به یک دهم این رقم هم نرسید. بدیهی است که مبارزه علیه سرمایه داری بر چنین مبنای متغیری آسان نیست.

به این مفهوم و تنها به این مفهوم می توان «بی ثباتی» را یکی از خصائل و ابلی ها دانست و گفت که آنها خود را به اعضای «بی ثبات تر» طبقه کارگر متکی ساخته بودند. اما این بهیچوجه به انتقادات رویزونیستی از این سازمان که اشکال IWW را در این میدانستند که در تهیه طرح و نقشه عمل ها و در اجرای فعالیت هایشان ثبات سرمایه داری بمثابة یک نظام نادیده گرفته بودند، تأیید نمی کند.

### خدمات و ابلی ها

خلاصه کلام، حمایت و دفاع از نقاط قوت واقعی و خدمات و ابلی ها در کنار جمع بندی از اشتباهات آنان بسیار اهمیت دارد.

و ابلی ها برای طبقه کارگر تنها منادی رفرم های معدود نبودند. بلکه ارائه دهنده یک شیوه نگرش جدید به جهان و گسست از برخی اصولی بود که سالیان سال در گوش کارگران خوانده شده بود. مضاف بر این و ابلی ها این نگرش جدید را در میان اقشاری از طبقه کارگر بردند که دیگران فراموششان کرده بودند، اقشاری که اتفاقاً بخاطر موقعیت و تجربه شان تشنه یک خط انقلابی و یک سازمان انقلابی بودند. هنگامی که IWW چنین خطی را به آنان عرضه کرد، انرژی توده ها

اعتصابات ممکن بود بر روی تلاش های ضد جنگ بر جای گذارد، تاثیراتی تصادفی هستند و IWW بمثابة یک سازمان فی النفسه هیچگونه فعالیت ضد جنگی انجام نداده است - اظهاراتی که بطرز درداوری دقیق بود.

اگرچه تحلیل همه جانبه از محاکمات دولت و سرکوب همه جانبه و ابلی ها توسط دولت از حوصله این مقاله خارج است، با این حال شایان ذکر است که رهبری IWW در نتیجه یک سلسله تبعیدها، حبس ها، جریمه ها، در لیست سیاه قرار گرفتن و اعدام های «غیر رسمی» دچار لطمات سنگینی شد. این سرکوب بخشی از پاکسازی گسترده ای بود که علیه سوسیالیست ها، رادیکال ها، آنارشویستها، مبارزین اتحادیه ها، سایر مخالفین و مهاجرین بطور اعم براه افتاده بود. سرکوبی در سطح وسیع و با شدت عملی که هرگز در آمریکا سابقه نداشت. در نتیجه عجز و ناتوانی IWW در تجدید سازماندهی و مقاومت در برابر کشتار بورژوازی، رهبری دچار هرج و مرج شد. الگوی رهبری سندیکالیستی در این زمان چهره خود را بطور تمام و کمال نمایان ساخت و حتی مهمتر از آن ورشکستگی و افلاس خط مشی سندیکالیستی که IWW را در آوریل ۱۹۱۷ از نظر سیاسی به تسلیم در مقابل بورژوازی کشانده بود، بنحو بارزتر و کاملتری چهره خود را نشان داد.

با انبوه اتهامات ناروا، جریمه های سنگین و حبس های طویل المدت که لاینقطع بر سر IWW باریدن گرفت، بخوبی پیدا بود که دولت حتی شهادت کمیسیون دولت فدرالی را که خود برگمارده تا در مورد اعتصابات تحت رهبری و ابلی ها در «آریزونا» بررسی و تحقیق بعمل آورد، نادیده خواهد گرفت. تحقیقی که ادعای سازمان مبنی بر اینکه و ابلی ها قصد خرابکاری در فعالیت های جنگی را نداشته اند، مورد تصدیق قرار داده بود. برای قاضی فدرالی که ریاست بزرگترین محاکمات و ابلی ها برعهده داشت، اصلا مهم نبود که از ۱۰۰ طرفدار و ابلی های شیگاگو ۹۹ نفرشان برای خدمت اجباری ثبت نام کرده بودند....

عامل مهم دیگری که پس از جنگ جهانی اول سقوط و اضمحلال سریع و ابلی ها را موجب شد، انقلاب روسیه بود. این انقلاب که اولین انقلاب موفق پرولتری بود، در تمامی جهان بر روی کارگران آگاه تاثیرات بسیاری داشت. در نتیجه این انقلاب لنینیسم سریعاً در میان این کارگران و عناصر انقلابی طبقات دیگر که تجارب جنگ، خیانت ها و تسلیم طلبی های احزاب سوسیالیست و سرکوب بعد از جنگ، محدودیت های سوسیال دموکراسی و سندیکالیسم را برایشان آشکار کرده بود، گسترش یافت. در آمریکا مترقی ترین و ابلی ها به حرکت مترقی جناح چپ حزب سوسیالیست و دیگر نیروهای انقلابی پیوستند، حرکتی که به ایجاد «حزب کمونیست آمریکا» انجامید.(۱)

اگرچه نفوذ IWW در میان توده ها بسیار گسترده بود، ولی و ابلی ها نتوانستند این نفوذ را گسترش دهند چرا که تاریخ در مقابلشان ایستاده بود. با عروج امپریالیسم آمریکا و ظهور آن بمثابة

یادداشت‌هایی بر فصل چهار کتاب «چه باید کرد؟»

## درس‌هایی از

# «چه باید کرد»

## برای سازماندهی

آنان بود و برای آنکه پرونده جرم محسوسی در دست داشته باشد عمداً به محفل فرصت میداد تا به قدر کفایت رشد نموده دامنه کار خود را توسعه دهد و همیشه چند نفر از اشخاصی را که به حالشان وقوف داشت بعنوان «کبوتر پر قیچی» (این اصطلاح تکنیکی است و بطوریکه من اطلاع دارم هم از طرف ما و هم از طرف ژاندارمها استفاده میشود) عمداً باقی میگذاشت. چنین جنگی را نمیتوان با لشکر کشی دهقانان چماق بدست بر ضد ارتش امروزی مقایسه نمود.

در نتیجه ضربات از تعداد انقلابیون وارد به عمل کاسته میشد و توده های جان به لب رسیده ای که به مبارزه بر میخواستند از رهبران سیاسی خویش محروم بودند. از ادامه کاری خبری نبود. و محافل جدید از جوانانی تشکیل میشد که ناآماده بودند، در مسائل تئوری، سیاست و سازمانی محدودنگر بودند. «... تالانها (منظور دستگیریهاست) چنان زود به زود تکرار میشد و چنان توده وسیعی از افراد را در بر میگرفت و طوری محفلهای محلی را از بین میبرد که توده کارگر به تمام معنی کلیه رهبران خویش را از دست میداد ... هیچگونه ادامه کاری و ارتباطی نمیتوانست در کار برقرار شود. پراکندگی حیرت انگیز میان فعالین محلی، تصادفی بودن ترکیب محافل، عدم آمادگی و نزدیک بینی در مسائل تئوری، سیاسی و سازمانی نتایج ناگزیر شرایط مشروحه فوق بود. کار بجائی رسید که کارگران در پاره ای نقاط بعزت عدم وجود مقاومت و نبودن پنهانکاری کافی در بین ما، اعتمادشان از روشنفکران سلب میشود، از آنها دوری میجویند و میگویند: روشنفکران با ناسنجیدگی زیاده از حدی کارها را خراب میکنند.»

لنین از گزارش یکی از فعالین چنین نقل میکند: «... خلاصه کلام اینکه رشد جنبش کارگری بر رشد و تکامل سازمانهای انقلابی پیشی میگیرد ... محفلهای جدا جدا و انقلابیون گرد آورده نشده اند، متحد نیستند، و یک سازمان واحد، قوی و با انضباطی که قسمتهایش از روی نقشه تکمیل شده باشند تشکیل نمیدهند. .... گزارش دهنده تاکید میکند که اولین وظیفه عبارتست از ایجاد

«علت آن هم واضح است. چگونگی سازمان هر موسسه ای را طبیعتاً و ناگزیر مضمون فعالیت آن موسسه معین میکند.»

لنین به نقد اشکال بدوی و اولیه سازمانی که در جنبش کمونیستی رایج بود میپردازد. او میگوید که جنبش کمونیستی بدلیل جوانی و بی تجربگی در زمینه سازمانی بسیار «آماتور» و پراکنده کار است. لنین میگوید این مسئله «بیماری رشد» است. این «بیماری» باعث اتلاف انرژی کمونیستها میشود. و علاوه بر اتلاف انرژی، بدوی کار کردن محافل کمونیستی مرتباً باعث ضربه خوردن و منهزم شدن نیروهای آنها توسط پلیس تزاری میشد. اکونومیستها هیچ ایرادی به این «آماتوریسم» و پراکنده کاری نمی دیدند و آنرا تقدیس میکردند. به همین خاطر مانعی بودند در مقابل درمان بیماری و استحکام جنبش کمونیستی در مقابل ضربات پلیس تزاری. به همین دلیل لنین مجبور شد به مبارزه با این انحراف و تقدیس عقب ماندگی دست بزند، و فعالین کمونیست رابه مبارزه با این عقب ماندگی برانگیزاند.

### بخش اول

#### «خرده کاری چیست؟»

در این بخش لنین می پرسد «خرده کاری چیست؟» (لازم به تذکر است که مترادف کلمه خرده کاری در نسخه انگلیسی چه باید کرد، آماتوریزم یا بدوی بودن است). او مثال محافل مبارز کم تجربه و تازه کار را میزند که خیلی زود ضربه میخورند. لنین میگوید علت ناکامی فوری و کامل این محافل آن است که «عملیات جنگی» یا فعالیتهای آنها «نتیجه نقشه ای منظم برای یک مبارزه طولانی و سرسخت نیست که قبلاً برآورده و به تدریج تهیه شده باشد بلکه صرفاً نتیجه رشد خودبخودی کاری بوده که طبق سنن موجوده در محافل انجام می شده است. و نیز علت آن این است که بالطبع پلیس تقریباً همیشه همه فعالین عمده جنبش محلی را که از همان زمان دانشجویی خود را «شناسانده بودند» میشناخت و فقط در انتظار لحظه کاملاً مناسب برای به دام انداختن

### چند توضیح مقدماتی

۱ - در این اثر منظور از «سوسیال دموکراسی» همان جنبش کمونیستی است. در زمان انترناسیونال دوم کمونیستها خود را سوسیال دموکرات میخواندند. پس از رویزیونیست و خائن شدن انترناسیونال دوم لنین به کمونیستها پیشنهاد داد که دیگر از این واژه استفاده نکنند. از آن پس در جنبش کمونیستی بین المللی «سوسیال دموکرات» به کسانی اطلاق میشود که رویزیونیست و رفرمیست هستند. و احزاب سوسیال دموکرات اروپا مانند حزب سوسیال دموکرات آلمان و حزب سوسیالیست فرانسه اخلاف همان انترناسیونال دوم هستند که تبدیل به بخشی از هیئت حاکمه امپریالیستی این کشورها شدند.

۲ - در این اثر منظور از «سازمان انقلابیون» همان سازمان انقلابیون کمونیست است. و منظور از «انقلابیون» همان انقلابیون کمونیست است. و نه بطور عام انقلابیون.

۳ - کلیه عبارات و جملاتی که با گیومه مشخص شده اند همگی از کتاب «چه باید کرد؟» - منتخب آثار لنین بفارسی - نقل شده اند.

در این فصل از کتاب، لنین پس از روشن کردن مضمون فعالیت سیاسی یک حزب پیشاهنگ کمونیستی به مسائل سازمانی یا تشکیلاتی میپردازد. او تاکید میکند که چنین سازمانی باید یک سازمان متمرکز و متشکل از انقلابیون حرفه ای باشد. چنین سازمانی با سازمان گل و گشاد مربوط به مبارزات اقتصادی که دارای اهداف محدودی است متفاوت است. منظور لنین از «انقلابیون حرفه ای» انقلابیونی است که در انجام وظایف انقلاب و مبارزه با پلیس سیاسی تعلیم یافته اند و آماتور نیستند.

در فصلهای قبل لنین دید محدود اکونومیستها از مبارزه سیاسی را نقد میکند. اکونومیستها وظایف گسترده سیاسی طبقه کارگر و حزب طبقه کارگر را به مبارزه اقتصادی تقلیل میدادند. لنین میگوید این دید محدود از وظایف سیاسی باعث میشود که دید محدودی از مسائل سازمانی نیز داشته باشند.

اتحاد واقعی و انتخاب دقیق اعضا.»

### بخش دوم «خرده کاری و اکونومیسم»

اکونومیسم، عبارتست از: درک محدود از تئوری مارکسیسم و نقش و وظایف سیاسی کمونیستها. لنین در اثر «چه باید کرد؟» بطور مفصل این را تشریح میکند.

در بخش «خرده کاری و اکونومیسم» لنین میگوید خرده کاری فقط به معنای بدوی کار کردن (یا ناآمدگی) نیست. بلکه بطور کلی به معنای محدود دیدن دامنه فعالیت انقلابی است. محدود دیدن دامنه فعالیت انقلابی یک سازمان انقلابی یعنی وظایف آنرا در حد پیش برد مبارزات اقتصادی یا مبارزه در راه نزدیک ترین خواستههای سیاسی دیدن. لنین میگوید وقتی انقلابیون، وظایف انقلابی را در همین محدوده ببینند و خود را برای عملی کردن وظایف سیاسی و جنگی دامنه دار طبقه کارگر آماده نکنند نیازی به یک سازمان انقلابی ندارند. «برای اینکار هیچ احتیاجی به ایجاد یک سازمان پرو پا قرص انقلابیون که پرولتاریا را برای مبارزه استوار و سرسخت پرورش دهد، نیست.» محدود دیدن وظایف انقلابی لاجرم به محدود دیدن وظایف سازمانی میانجامد. با چنین محدودیتی سازمان خوبی از انقلابیون بوجود نخواهد آمد. لنین میگوید نخستین و ضروری ترین وظیفه عملی عبارتست از ایجاد سازمانی از انقلابیون کمونیست که قادر به تامین انرژی برای پایداری و ادامه کاری در مبارزه سیاسی باشد. اما اکونومیستها این وظایف سیاسی دامنه دار و وظایف سازمانی منطبق بر آن را تحقیر میکردند. وظایف سیاسی را برای توده ها «غیر قابل درک» میخواندند. سازمان انقلابی که متشکل از انقلابیون حرفه ای باشد و پیشوای مبارزات سیاسی طبقه کارگر باشد را سازمانی دور از منافع «محسوس» و «مشخص» مبارزه روزمره توده ها و خارج از دسترس توده ها میدانستند. آنها مرتب دم از «عمل» میزدند ولی از درک این مهمترین وظیفه عملی عاجز بودند. لنین میگوید: «نخستین و ضروری ترین وظیفه عبارتست از: ایجاد سازمانی از انقلابیون که قادر به تامین انرژی، پایداری و ادامه کاری در مبارزه سیاسی باشد.» آنها واژه «تئوریسین» را با تحقیر بر زبان میراندند و محدود نگری به وظایف و عقب ماندگی در انجام وظایف را «شم زندگی» می نامیدند. و «در عمل نشان میدادند که نزدیکترین وظایف عملی ما را نفهمیده اند.» لنین میگوید این هیچ نیست مگر تجلیل از عقب ماندگی تئوریک و سازمانی جنبش روسیه و مانند آن است که در مراسم تشییع جنازه، یکی داد بزند: خداوند به کارتان برکت بدهد و هر چه ببرید تمام نشود.

یکی دیگر از استدلالهای اکونومیستها برای رد این وظایف سیاسی و سازمانی که لنین پیش میگذارد این بود که جنبش کمونیستی برجستگانی را که چند دهسال قبل داشت از دست داده است.

لنین این را نیز تسلیم شدن در مقابل شرایط عقب ماندگی و ناآمدگی، میدانند. او میگوید: «شما به این می بالید که اهل عملید اما واقعیتی را که بر هر پراتیسین روس معلوم است نمی بینید. نمی بینید که نه فقط انرژی یک محفل بلکه حتی انرژی یک شخص جداگانه نیز قادر است چه اعجازی در کار انقلابی بروز دهد. یا شاید شما خیال میکنید که در جنبش ما نمیتوانند برجستگانی مانند آنهائیکه در سالهای دهه ۷۰ گذشته (لنین این را در سال ۱۹۰۱ نوشته) وجود داشته باشند؟ چرا نمیتوانند؟ چون آمادگی ما کم است؟ ولی ما داریم آماده میشویم، به آماده شدن ادامه می دهیم و آماده خواهیم شد ... بخصوص همین اکنون انقلابی روس یعنی آنکسی که تئوری حقیقتا انقلابی (بخوانید مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم) رهنمون اوست، با اتکا به طبقه ای که حقیقتا انقلابی و خود بخود در حال بیدار شدن است، میتواند بالاخره - بالاخره - کاملا قد برافراشته و تمام زور پهلوانی خود را بکار اندازد. فقط چیزی که برای اینکار لازم است این است که ... هرگونه قصد خوار شمردن وظایف سیاسی و دامنه کار سازمانی ما مورد استهزاء و تحقیر قرار گیرد. و خاطر جمع باشید آقایان (مثل اینکه همه اکونومیستها مرد بودند؟! که ما به این منظور خواهیم رسید.) عبارات داخل پرانتز از ماست)

همانطور که گفتیم اکونومیستها وظایف سیاسی انقلابیون را محدود می دیدند. و به همین دلیل ضرورت ایجاد یک سازمان مستحکم، متمرکز و پیکار جوی انقلابیون را نمی دیدند. و چون ضرورت داشتن چنین سازمانی را نمی دیدند، مبارزه علیه پلیس سیاسی را تحقیر میکردند و عدم مهارت جنبش کمونیستی در پنهانکاری را تبرئه مینمودند. مثلا به این صورت که، در شرایط رشد جنبش خودبخودی توده ها، مبارزه علیه پلیس سیاسی آنقدرها هم مهم نیست! اکونومیستها این استنتاجات لنین را قبول نداشتند چون بقول لنین «تمی توانستند یا جسارت آنرا نداشتند که عمق تزه‌های خود را تا آخر ببینند.»

در همین بخش لنین به رابطه میان سازمان انقلابیون حرفه ای و جنبش کارگری میپردازد. او میگوید: اینگونه کارگران، افراد متوسط توده، قادرند در اعتصاب، در مبارزه خیابانی، بر ضد پلیس و ارتش انرژی و فداکاری عظیمی از خود نشان دهند، قادرند (و فقط آنها میتوانند) سرنوشت تمام جنبش ما را تعیین کنند، - اما لازمه مبارزه علیه پلیس سیاسی داشتن صفات مخصوصی است، این مبارزه انقلابیون حرفه ای می خواهد. و تلاش ما باید نه فقط این باشد که توده خواسته‌های مشخصی را «پیش بکشند» بلکه علاوه بر آن باید این باشد که توده کارگران بطور روز افزونی از این قبیل انقلابیون حرفه ای نیز «پیش بکشند» ... سازمان این مبارزه را باید اشخاصی که بطور حرفه ای به فعالیت انقلابی مشغول هستند «طبق تمام قواعد فن» فراهم آورند لزوم فراهم نمودن سازمان این مبارزه از اینکه اکنون توده خود به خود به مبارزه جلب میشود کمتر نشده است.» لنین

میگوید: «سازمان کمونیستی باید اعضاء خود را تعلیم دهد و آنان را به انقلابیونی ... آموزده که تعلیماتشان از نظر حرفه ای کمتر از پلیس نیست» تبدیل کند.

لنین تاکید میکند که از میان فعالین جدیدی که جنبش خودبخودی به میدان میآورد باید به تعداد روزافزونی «انقلابیون حرفه ای» تعلیم داد و در سازمان انقلابیون متشکل کرد.

### بخش سوم

#### «سازمان کارگران و سازمان انقلابیون»

در این بخش لنین تفاوت میان سازمان حرفه ای (یا صنفی) کارگران و سازمان انقلابیون حرفه ای (یا سازمان کمونیستی) را روشن میکند. لنین نشان میدهد که چگونه اکونومیستها وظایف این دو سازمان را قاطی میکنند و در عرصه سازمانی نیز نوع این دو سازمان را مخلوط کرده و التقاط بوجود میآورند. لنین تاکید میکند که سازمان کمونیستی به لحاظ تعداد باید از افراد محدود، از کمونیستها (چه آنانی که از میان طبقه کارگر و چه آنانی که از میان طبقات اجتماعی دیگر برخاسته اند) تشکیل شود. اما سازمان صنفی کارگران باید از هر کارگری که به لزوم اتحاد برای مبارزه علیه کارفرما و حکومت پی میبرد، تشکیل شود. لنین وظیفه اولیه و عمده را تشکیل سازمان انقلابیون حرفه ای قرار میدهد و میگوید: «اگر ما کار را از پی ریزی محکم سازمان استوار متشکل از انقلابیون شروع کنیم، خواهیم توانست استواری جنبش را من حیث المجموع تامین نموده، هم هدفهای سوسیال دموکراتیک را عملی سازیم و هم هدفهای تردیونیونی را و اما اگر کار را از سازمان وسیع کارگری که به اصطلاح از همه بیشتر در «دسترس» توده باشد (و در عمل از همه بیشتر در دسترس زاندارمها بوده و انقلابیون را از همه بیشتر در دسترس پلیس قرار بدهد) شروع کنیم، آنگاه ما نه این هدف و نه آن دیگری هیچیک را عملی نخواهیم کرد، از خرده کاری خلاص نخواهیم شد و با پراکندگی و اضمحلال دائمی خود فقط تردیونیونهای را از نوع زوباتف یا ازرف (منظور تردیونیونهای زرد و ساخته حکومت و لیبرالهاست) میتوانیم بیش از همه در دسترس توده قرار دهیم.»

لنین بر درس آموزی از تجارب جنبش کمونیستی آلمان تاکید میکند: «... فکر سیاسی آلمانها اکنون بقدر کفایت تکامل یافته و اندوخته کافی از آزمایش سیاسی دارند تا به این موضوع پی ببرند که در جامعه کنونی برای هیچ طبقه ای اگر یک «ده نفر» پیشوای با قریحه و استعداد ... کار آموزده، از لحاظ حرفه خود آماده، در مکتب طولانی تعلیم گرفته و با یکدیگر هم آهنگ نداشته باشد، مبارزه پایدار ممکن نخواهد بود.»

«... من جدا معتقدم که:

۱ - بدون سازمانی استوار از رهبرانی که کار یکدیگر را دنبال میکنند، هیچگونه جنبش انقلابی نمیتواند پایدار باشد.

۲ - هر قدر دامنه توده ای که خود بخود به

مبارزه جلب میشود و پایه جنبش را تشکیل میدهد و در آن شرکت میوزد و سیعتر باشد همانقدر لزوم چنین سازمانی مودکتر میگردد و همانقدر این سازمان باید استوارتر باشد (زیرا همانقدر برای عوام فریبهای مختلف آسانتر است که قشرهای عقب مانده را از راه بدر ببرند)

۳ - چنین سازمانی باید بطور عمده عبارت باشد از کسانی که بطور حرفه ای به فعالیت انقلابی اشتغال داشته باشند.

۴ - در یک کشور استبدادی هر قدر که ما ترکیب اعضای چنین سازمانی را محدودتر بگیریم تا جایی که در آن تنها اعضای شرکت نمایند که به طور حرفه ای به فعالیت انقلابی مشغول شده و در فن مبارزه علیه پلیس سیاسی آمادگی حرفه ای بدست آورده باشند، همانقدر هم «دام افتادن» این سازمان دشوارتر خواهد بود و

۵ - همان قدر هم هیئت ترکیبی افراد، خواه از طبقه کارگر و خواه از سایر طبقات جامعه که امکان شرکت در این جنبش را داشته باشند و بطور فعال در آن کار کنند، وسیعتر میشود.

لنین تاکید میکند که بر خلاف سازمان کمونیستی، اتحادیه های حرفه ای کارگران، محفلهای خودآموزی کارگران و قرائت نشریه های غیر علنی، محفلهای سوسیالیستی و همچنین دموکراتیک در میان کلیه قشرهای اهالی میتوانند صفوف گسترده تر، شل تر، و کمتر پنهان، داشته باشد. سازمان کمونیستی بدون آنکه خصلت و وظایف گسترده خود را فراموش کند، باید هر آنجا که لازم است، برای پیشبرد سطوح گوناگونی از مبارزه، به شکل گیری انواع محافل و سازمانهای توده ای، یا تجمعات غیر رسمی، کمک کند و با آنها دارای رابطه باشد، آنها را هدایت کند بدون آنکه آنها را با سازمان انقلابیون مخلوط کند. هر آینه رابطه میان اینها درست برقرار شود به استواری جنبش کمونیستی من حیث المجموع کمک میکند.

لنین هشدار میدهد که رابطه میان سازمان مخفی و جنبشهای توده ای کامیابش علنی باید بگونه ای برقرار شود که دشمن از طریق جنبشهای کامیابش علنی به درون سازمان مخفی نفوذ نکند و یا با رد گرفتن از جنبشهای علنی به تشکیلات مخفی کمونیستی دست پیدا نکند.

در این بخش لنین طرق صحیح تشکیل سازمانهای حرفه ای (صنفی) و توده ای در شرایط استبداد را هم مورد بحث قرار میدهد که بسیار آموزنده است. بطور خلاصه اینطور میگوید: «وجود هسته کوچک بهم پیوسته ای از کارگران کاملا مطمئن، آزموده و آبدیده، که در نواحی عمده دارای اشخاص مطمئنی بوده و بر طبق قواعد پنهانکاری کامل با سازمان انقلابیون مربوط باشد کاملا میتواند با استفاده از مساعدت کاملا وسیع توده بدون داشتن هیچگونه صورت رسمیتی، کلیه وظایفی را که بر عهده سازمان حرفه ای است انجام دهد و بعلاوه آنچنان که مطلوب سوسیال دموکراسی است انجام دهد. فقط بدینوسیله است که میتوان علیرغم تمام ژاندارمها به تحکیم و توسعه جنبش حرفه ای

سوسیال دموکراتیک (و نه جنبش حرفه ای ساخته دست حکومت و لیبرالها - از ما) نائل گردید.»

### بخش چهارم «دامنه فعالیت سازمانی»

در این بخش لنین به بررسی نیروهای جنبش انقلابی و چگونگی استفاده درست از نیروهای آنها میپردازد. لنین میگوید موقعیت باریک و گذرنده، جنبش ما را با این کلمات میتوان فرموله نمود: «آدم نیست و آدم فراوان است. آدم فراوان است چونکه هم طبقه کارگر و هم قشرهای بیش از پیش مختلف جامعه هر سال بطور روزافزونی از بین خود اشخاص ناراضی، مایل به اعتراض و کسانی را بیرون میدهند که آماده اند هر چه از دستشان بر میآید به مبارزه بر ضد حکومت مطلقه مساعدت نمایند، ... در عین حال آدم نیست چونکه رهبر وجود ندارد، پیشوایان سیاسی وجود ندارند، اشخاص دارای قریحه تشکیلاتی وجود ندارند که قادر باشند موجبات چنان فعالیت پر دامنه و در عین حال واحد و هم آهنگی را فراهم نمایند که در سایه آن بتوان از هر قوه ولو جزئی استفاده نمود.»

برای ساختن چنین تشکیلاتی لنین تاکید میکند که در جنبش کارگری وظیفه عمده سازمانی عبارتست از یافتن کارگران پیشرو و تربیت آنان به مثابه یک انقلابی کمونیست متشکل در سازمان انقلابی: «... این واقعیت گواه بر آنستکه نخستین و میرم ترین وظیفه ما این است که به پرورش کارگران انقلابی که از لحاظ فعالیت حزبی در همان سطح روشنفکران انقلابی قرار دارند کمک نمائیم ... بنابراین دقت و توجه عمده باید بدان معطوف گردد که کارگران را تا سطح انقلابیون ارتقاء دهیم، نه اینکه آنطور که اکونومیستها مایلند، خودمان حتما تا سطح «توده کارگر» و یا ... سطح «کارگران میانه حال» تنزل نمائیم.» «... کارگر انقلابی برای آنکه کاملا آماده کار خود گردد باید انقلابی حرفه ای شود. از اینرو این گفته ب - اف صحیح نیست که چون کارگر ۱۱ ساعت و نیم در فابریک سرگرم کار است بنابراین در مورد سایر وظایف انقلابی (بجز تبلیغات) «ناچار سنگینی عمده کار بر دوش قوای بینهایت جزئی روشنفکران خواهد افتاد.» این بهیچوجه از روی «ناچاری» صورت نمیگیرد، بلکه علت آن عقب ماندگی ماست، زیرا که ما به وظیفه خود پی نبرده ایم. وظیفه ما عبارت از این است که به هر کارگری که دارای استعداد برجسته ایست یاری نمائیم تا بیک مبلغ حرفه ای، سازمان دهنده، مروج، توزیع کننده نشریه ها و غیره تبدیل گردد.»

در این مورد لنین باز هم به تجربه حزب آلمان اشاره میکند: «... فوراً سعی میکنند هر کارگر با استعدادی را در شرایطی قرار دهند که استعدادهای وی کاملا رشد نموده و کاملا بکار برده شود: او را به مبلغ حرفه ای بدل میکنند، فعالیت وی را از یک فابریک ... از یک محل به

تمام کشور توسعه میدهند و بدین طریق او را تشویق میکنند تا میدان عمل خود را وسیعتر نماید. او در حرفه خویش تجربه و چالاکتی بدست میآورد، دایره معلومات و دانش خود را وسیعتر میکند، پیشوایان برجسته سیاسی نقاط دیگر و نیز احزاب دیگر را از نزدیک مشاهده میکند، میکوشد که خودش هم بهمان پایه برسد و معلومات محیط کارگری و ایمان و اعتقاد سوسیالیستی خود را با آن تعلیمات حرفه ای، که پرولتاریا بدون آن نمیتواند علیه صفوف کاملا تعلیم یافته دشمنانش به مبارزه سرسخت اقدام نماید، توأم سازد ... هنگامیکه ما دارای دسته هایی از کارگران انقلابی گردیم که مخصوصاً آماده شده مکتب طولانی مبارزه را گذرانده باشند (در حالیکه البته این انقلابیون «سلاح به همه نوع اسلحه باشند») - آنگاه دیگر هیچ پلیس سیاسی در دنیا نمیتواند از عهده آنها برآید، زیرا این دسته ها یعنی افرادی که بیدریغ نسبت به انقلاب وفا دارند از اعتماد بیدریغ وسیعترین توده های کارگر نیز بهره مند خواهند شد. و این گناه مستقیم ماست که کارگران را خیلی کم به این راه آموزش حرفه ای انقلابی، که در آن با «روشنفکران» مشترک اند «سوق میدهیم» و با سخنان احقرانه خود در باره اینکه چه چیزی برای «توده کارگر» و چه چیزی «برای کارگر میانه حال» و غیره در «دسترس» است خیلی زیاد آنها را به عقب میکشیم. در این مورد نیز مانند سایر موارد دامنه محدود کار سازمانی با محدود شدن تئوری و وظایف سیاسی ما رابطه ی مسلم و لاینفک دارد (هر چند که اکثریت هنگام گفت «اکونومیستها» و پراتیسیسین های تازه کار آنرا احساس نمیکند.)»

### بخش پنجم

#### «سازمان توطئه چینی و دموکراتیسم»

در این بخش لنین بر روی جنبه پنهانکاری یک سازمان انقلابی تاکید میکند. آن زمان اکونومیستها، لنین را متهم به داشتن خط مشی نارودنایا وولیا یا نارودنیکی (انقلابیون خرده بورژوا که دارای خط مشی مبارزه تروریستی جدا از توده بودند) میکردند. واقعیت آن است که هیچکس به انداز لنین انحرافات خط مشی نارودنیکی را آشکار نکرد و هیچکس به اندازه او یک مبارزه اصولی علیه آن پیش نبرد. با این حال اکونومیستها به دلیل خط رفرمیستی خود چنین اتهامی را به لنین میزدند. زیرا لنین بر خلاف اکونومیستها طرح یک سازمان انقلابی با وظایف سیاسی انقلابی را پیش میگذارد و بر فشرده، متمرکز و مخفی بودن سازمان انقلابی تاکید میگذارد. و خاطر نشان میکرد که هر خط مشی انقلابی، اگر حقیقتاً در فکر مبارزه جدی باشد، بدون یک چنین سازمانی کارش را از پیش نمیرد.

لنین میگوید: «یک چنین سازمان مستحکم انقلابی از لحاظ شکل خود در یک کشور استبدادی میتواند سازمان «توطئه چینی» هم نامیده شود زیرا واژه فرانسوی «کنسپیراسیون» یا پنهانکاری

## تقدیم به زنان مبارز خاتون آباد من زنی معدن زادم

و پاپای همسالان  
در جستجوی کار،  
راه «دهانه شیطان» را امیدوار  
می رود  
و غمگین می آید  
این کولبار فقر تنها میراثی است  
که به او رسید  
من زنی معدن زادم  
با باروت و دینامیت بزرگ شدم  
لهجه های سکوت را می فهمم  
رگه های عصیان را می شناسم  
خوب می دانم  
انفجاری در پیش است  
بگذار موسمش برسد  
وقتی که زمزمه ها فریادی شد،  
خواهی دید که چگونه از  
گیس های صدها فتیله می سازم  
و از قلبم چخماق

من زنی معدن زادم  
گهواره ام، کوچه ام، وطنم  
معدن بود و بی شک گورم  
از ترانه های محلی معدنکاران بولیوی  
ترجمه حسین درفکی  
نشر امروز ۱۳۶۲

من زنی معدن زادم  
روی کپه ای زغال دنیا آمدم  
بند نافم را با تیشه بریدند  
توی خاکه ها و نخاله ها لولیدم  
با پتک و مته و دیلم، بازی کردم  
و با انفجار و دینامیت بزرگ شدم  
مردی از تبار معدنکاران جفتم شد  
کودکی از جنس معدن زاییدم  
سی سال آزرگار زغالشویی کردم  
و زخم معدن  
تنها پس انداز هست که دارم

من زنی معدن زادم  
پدرم زیر آواری مدفون شد  
مادرم، توی غربالش خون بالا آورد  
خواهرم را چرخهای واگنی له کرد  
برادرم از نقاله پرت شد  
و شوهرم را سم زغال خانه نشین  
کرد

یک عمر لقمه لقمه از دهنم زدم  
و پشیز پشیز پس اندوختم  
تا شاید یکتا پسر  
وقتی بزرگ شد، کاره ای شود  
اما حالا، یک هفته است که او،  
هر کله سحر، شن کش بدوش می  
گیرد،

معادل واژه روسی «توطئه» است و پنهانکاری برای چنین سازمانی نهایت لزوم را دارد. پنهانکاری به درجه ای شرط لازم یک چنین سازمانی است که تمام شرایط دیگر (مانند عده اعضا، گزین کردن آنان، وظایف و غیره) باید به شرط مذکور وفق داده شود. بنابراین ترس از این اتهام که ما سوسیال دموکراتها میخواستیم سازمان توطئه چینی بوجود آوریم، بزرگترین ساده لوحی خواهد بود. برای هر دشمن اکنومیسیم باید این اتهام مانند اتهام به پیروی از خط مشی ناردنایا و لیا خوش آیند باشد.»

در این بخش لنین روشن میکند که یک سازمان انقلابی کمونیستی نمیتواند با سبک کار «دموکراسی وسیع» پیش برود. و اتخاذ چنین روشی کاملاً آنرا در مقابل دشمن شکننده میکند. «یگانه اصل جدی سازمانی برای کارکنان جنبش ما باید عبارت باشد از: پنهانکاری بسیار، گزین کردن بسیار دقیق اعضا، و آماده نمودن انقلابیون حرفه ای. هر گاه این صفات موجود باشد، چیز دیگری هم تامین خواهد بود که از «دموکراتیسیم» بالاتر است و آن اعتماد کاملاً رفیقانه در بین انقلابیون است. و این موضوع برای ما ضرورت قطعی دارد، زیرا در روسیه ما نمیتوان نظارت دموکراتیک همگانی را جایگزین آن ساخت.»

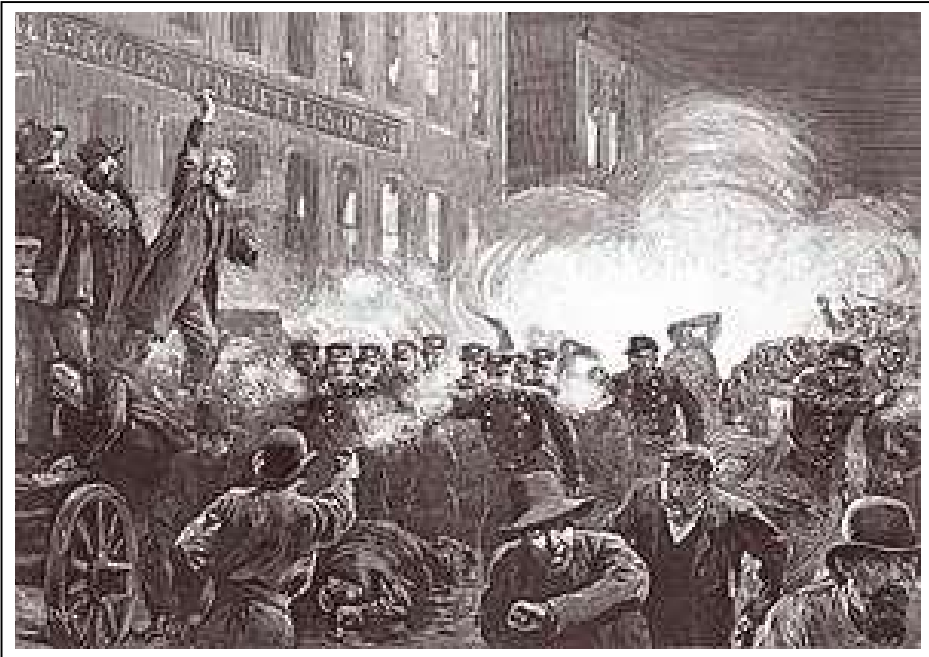
### بخش ششم

#### «کار محلی و کار سراسری»

در این بخش لنین به تشریح خصلت عقب مانده کار سازمانهای محلی که جدا جدا و بدون ارتباط با هم یک کار را تکرار میکنند میپردازد. او بر لزوم کار سراسری (مرکزی) تاکید میکند. منظور لنین از کار سراسری آن است که فعالیتهای پراکنده و سازمانهای محلی پراکنده باید بر پایه یک دورنمای واحد، یک نقشه واحد و تحت هدایت یک سازمان مرکزی واحد فعالیت کنند. لنین برای مثال نمونه انتشار نشریات محلی گوناگون را میزند.

مضرات پراکنده کاری بطور خلاصه اینگونه است: همه دارند یک کار را تکرار میکنند، بنابراین نیروها اتلاف میشود. همه دارند با سطح پائین سیاسی کار میکنند. اخبار، تجارب، دانش متمرکز نشده و دوباره میان همه فراگیر نمیشود و بنابراین به نسبت تجربه ای که کسب میشود سطوح ارتقا نمییابد. از آنجا که برای یک نیروی محلی تضمین پایداری و استمرار کار مشکل است، فعالیتهای در میانه راه قطع میشود. بنابراین کار محلی در صورتی میتواند مفید باشد که هماهنگ و هم جهت و در تقسیم کار با سازمانهای محلی دیگر و بطور کل سازمان حزب باشد. و اینکار شدنی نیست مگر اینکه یک خط واحد، یک نقشه مرکزی، یک سازمان مرکزی، یک رهبری مرکزی موجود باشد. ■

## تاریخچه سرود انترناسیونال



۱۸ مارس ۱۸۷۱، پرولتاریا و مردم پاریس قیام مسلح جسورانه ای را برپا داشتند و کمون پاریس را پایه گذاری نمودند. این نخستین رژیم پرولتری در تاریخ بشر، نخستین تلاش عظیم پرولتاریا جهت سرنگونی بورژوازی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا بود. کمون پاریس بواسطه تهاجم سخت و سرکوب خونین "تی یو" جلاد و همکاری بیسمارک شکست خورد. اما همانگونه که مارکس خاطر نشان ساخت: جنبش افتخار آفرین ۱۸ مارس "طلوع انقلاب عظیم اجتماعی بود که بشر را برای همیشه از رژیم طبقاتی رها میسازد.

"اعضای کمون پاریس مقاومت شدیداً قهرمانه ای در مقابل دشمنان طبقاتی داخلی و خارجی از خود نشان دادند. در آن هفته خونریزی، خیابانها از جسد پوشیده بود و لخته های خون در هر کجای پاریس موج میزد. پیگرد و کشتار تا اوائل ژوئن ادامه داشت. یک روزنامه ورسائی بتاریخ ۳۰ مه اعلام کرد که اوژن پوتیه دستگیر شده و بقتل رسیده است. اما در واقع، شاعر در اختفا بسر میبرد. در میانه غرش گلوله و آتش، زیر بار تهدید مرگ، زمانیکه پشت پنجره گاریهای حامل اجساد قربانیان عبور میکرد، شاعر پرولتر بزرگ ما در روزهای نخستین ژوئن در حومه پاریس بسر میبرد. و بی آنکه تزلزل یا روحیه باختگی در او راه یابد، تجربه شکست را جمعبندی میکرد و احساسات جوشانش را به کلمه تبدیل مینمود تا شعری فوق العاده و الهامبخش بسراید: "انترناسیونال". شعر از اراده استوار بردگانی که تاریخ را آفرینند و ایمان به پیروزی حتمی امر کمونیسم آکنده شد. "انترناسیونال" پیش بینی میکرد که: "بگذار هر چیز مکان خود را بیابد، انترناسیونال میباید نژاد بشر گردد." پوتیه با سرودن شعر خود، بنای یادبود فناپذیری را برای اعضای کمون پاریس برپا داشت، و در عین حال "انترناسیونال"، فراخوان قهرمانان کمون به آیندگان بود که انقلاب را تا به آخر به پیش برند.

در ماه ژوئن ۱۸۸۸، شش ماه بعد از مرگ پوتیه، "پی یو دوژیتیه" برای نخستین بار شعر انترناسیونال را خواند. این کارگر و آهنگساز فرانسوی از روح انترناسیونال بشوق آمد. بازبینی تجربه تاریخی جنبش کارگری، او را بفکر خیلی چیزها انداخت - وفاداری پوتیه و توده ها به مارکسیسم و خواستشان به کمونیسم، زندگی پوتیه، صحنه های نبرد کمون پاریس... گوئی بسال کبیر ۱۸۷۱ بازگشته است. پس شب هنگام، کار آهنگ گذاشتن بروی انترناسیونال را با ارگ ساده اش شروع نمود. دوژیتیه تمام شب را کار کرد و وقتی وظیفه اش به انجام رسید که خورشید از شرق طلوع کرده بود.

در ژوئیه ۱۸۸۸، آهنگساز در یک گردهمایی از سوی روزنامه فروشان شهر لیل، نخستین اجرای کر انترناسیونال را رهبری نمود. از آن پس، انترناسیونال در تمام فرانسه و جهان اشاعه یافته و به صلاهی نبرد پرولتاریا و کارگران همه کشورها بدل گشته است.

### زندگی اوژن پوتیه

اوژن پوتیه شاعری انقلابی بود که شعر انترناسیونال را در فردای شکست کمون پاریس بسال ۱۸۷۱ سرود. کمون پاریس نخستین تلاش طبقه کارگر برای کسب قدرت بحساب میآمد. حال این شعر به سرود کارگران آگاه در تمامی کشورها بدل گشته است. ۲۵ سال بعد از مرگ پوتیه، لنین مطلب ذیل را در مورد این شعر و سراینده اش نگاشت. "نوامبر سال گذشته - ۱۹۱۲ - مصادف بود با بیست و پنجمین سال درگذشت کارگر و شاعر انقلابی فرانسوی، اوژن پوتیه. او سراینده شهر مشهور پرولتری، "انترناسیونال"، است: "برخیز! ای داغ لعنت خورده..." این شعر به تمامی زبانها - اعم از اروپائی و غیراروپائی - ترجمه شده است. وقتی دست سرنوشت، یک کارگر آگاه را به نقطه ای از جهان پرتاب میکند که او خود را در آنجا بیگانه، ناآشنا به زبان، بدون دوست، دور از کشور خود مییابد، او میتواند با ترنم آشنای "انترناسیونال" رفقا و دوستانش را پیدا کند. کارگران همه کشورها، اثر رزمنده پیگیر و شاعر پرولتر را بتصویب

### سرود انترناسیونال

#### اوژن پوتیه

برخیز ای داغ لعنت خورده  
شوریده خاطر ما را برده  
باید از ریشه براندازیم  
و آنگه نوین جهانی سازیم

روز قطعی جدال است  
انترناسیونال است

بر ما نبخشند فتح و شادی  
با دست خود گیریم آزادی  
تا ظلم از عالم بروییم  
دمیم آتش را و بکوییم

روز قطعی جدال است  
انترناسیونال است

تنها ما توده جهانییم  
داریم حقوق جهانیانی  
گرد وقتی رعد مرگ آور  
در این عالم بر ما سراسر

روز قطعی جدال است  
انترناسیونال است

آخرین رزم ما  
نژاد انسانها (۲)

آخرین رزم ما  
نژاد انسانها (۲)

خدا، نه شه نه قهرمان  
در پیکارهای بی امان  
نعمت خود آریم به کف  
تا وقتی که آهن گرم است

آخرین رزم ما  
نژاد انسانها (۲)

اردوی بیشمار کار  
نه که خونخواران غدار  
بر رهزنان و دژخیمان  
تابد خورشید نور افشان

آخرین رزم ما  
نژاد انسانها (۲)

رسانده و آنرا به شعر جهانی پرولتاریا بدل ساختند. بهمین ترتیب کارگران همه کشورها اینک بر خاطره اوژن پوتیه ارج مینهند. همسر و دختر وی هنوز در قید حیاتند و با تنگدستی روزگار میگذرانند. سراینده انترناسیونال نیز همه عمر را به مسکنت گذراند. او بتاريخ ۴ اکتبر ۱۸۱۶ در پاریس متولد شد. ۱۴ ساله بود که نخستین ترانه اش را سرود و بر آن عنوان "زنده باد آزادی" نهاد. بسال ۱۸۴۸ او بمشابه یک جنگجو در سنگر نبرد عظیم کارگران علیه بورژوازی قرار داشت.

پوتیه در خانواده ای فقیر تولد یافت و تمام عمر را در فقر گذراند. او نخست بعنوان کارگر بسته بند و سپس قالب ریز کارگاه، قوت لایموتش را تامین میکرد.

از سال ۱۸۴۰ به بعد، او به تمامی وقایع بزرگ در حیات فرانسه با شعر پاسخ گفت، آگاهی را در میان عقب ماندگان برانگیخت، کارگران را به اتحاد فراخواند و بورژوازی و حکومت بورژوائی فرانسه را بزیر شلاق کشاند.

در روزهای کمون کبیر پاریس (۱۸۷۱)، پوتیه به عضویت کمون انتخاب شد. از ۲۶۰۰ رای، ۳۳۵۲ رای نصیب وی گشت. او در فعالیتهای نخستین حکومت پرولتری یعنی کمون شرکت جست. سقوط کمون، پوتیه را مجبور کرد به انگلستان بگریزد و سپس به آمریکا برود. او شعر مشهور انترناسیونال را در ژوئن ۱۸۷۱، فردای شکست خونین ماه مه، سروده است.

کمون درهم شکسته شد اما انترناسیونال پوتیه، ایده های کمون را در سراسر جهان اشاعه داد و این ایده ها زنده تر از هر زمان دیگر گشته است.

بسال ۱۸۷۶، پوتیه در تبعید شعر "از کارگران آمریکا به کارگران فرانسه" را سرود. پوتیه در این شعر زندگی کارگران را زیر یوغ امپریالیسم، فقر، کار کمرشکن، استثمار و اعتماد استوار آنان به پیروزی فردا را تصویر کرده است.

فقط ۹ سال از کمون میگذشت که پوتیه به فرانسه بازگشت و به "حزب کارگران" پیوست. نخستین جلد دیوان وی بسال ۱۸۸۴ منتشر شد. جلد دوم تحت عنوان "ترانه های انقلابی" در سال ۱۸۸۷ بچاپ رسید.

شماری از ترانه های دیگر این کارگر شاعر بعد از مرگ وی منتشر گردید.

۸ نوامبر ۱۸۸۷، کارگران پاریس جسد اوژن پوتیه را به گورستان "پر لاشز"، محل دفن کمونهای اعدامی، حمل کردند. پلیس با سعی به جمعیت حمله برد تا پرچم سرخ را بزور از دستشان خارج سازد. جمعیتی گسترده در مراسم تشییع جنازه شرکت بسته بود. از هر طرف فریاد "زنده باد پوتیه!" بگوش میرسید.

پوتیه در فقر مرد. اما از خود یادگاری بجای نهاد که ماندگارتر از هر اثر آفریده دست بشر است. پوتیه یکی از بزرگترین مروجین ترانه ساز بود. وقتیکه او نخستین ترانه اش را سرود، شمار کارگران سوسیالیست حداکثر چند نفر میشد. اینک دهها میلیون پرولتر با شعر تاریخی اوژن پوتیه آشنايند. ■

## «گرانبهاترین داشتنی»

شعری از «اسکارلت ویرویند»

به نقل از نشریه «کارگر انقلابی» ارگان «حزب کمونیست انقلابی آمریکا» (۸ مارس ۱۹۸۵)

گرانبهاترین داشتنی من

بالاپوشی ست \_ بافتنی \_

تن پوشی جادویی از گواتمالا

با نقشی رنگین کمان

آبی و سرخ و نارنجی،

سبز و صورتی

چه ترکیبی!

چه رنگهائی! گوه ر گون!

آن پیشاپیش

شش مخلوق شبح گونه ایستاده اند

نیمه انسان \_ نیمه هیولا

با چشمانی گرد، گیسوئی انبوه و

گوشه های آویزان

با چهار انگشت در هر دست \_ شاید

برگرفته ای از افسانه هابند

یا که خاطره ای از يك کابوس

یا شاید واقعا وجود دارند.

آنسو تر،

بروی سینه ام

روی قلبم

گرچه کوچک سبز رنگی نشسته

با چشمان سرخ

پنهان در لابلای کوه های رنگارنگ.

خرید دهسال پیش منست

از بازاری در «چی چی کاستانگو»

در این دهسال بر تو چه گذشته

ای بافنده رنگین کمان؟

رها کرده ای آیا

تپه های پر نشیب و باغچه ها را

به قصد اردوی آوارگان در چیاپاس؟

آنجا که کودکانت گرسنگی می کشند

و روز را با انتظار به شب می رسانند؟

یا شاید در شمار گمشدگانی

در دیار شکنجه و مرگ

که دیگر تلی از استخوان گشته ای

پوسیده در گورهای نهان.

شاید هم تن پوش های رنگین کمانت را

وداع گفته ای

آنها را نصیب جهانگردان خریدار کرده

ای

با نگاهی در پی خطوط و رنگها.

شاید اینک شلواری به تن داری و تفنگ

در دست

و علیه دزدان زندگی می جنگی

علیه دزدان زمینت.

بالاپوشت اما

امن است نزد من

گواه موجودیت توست

ای زن! ای هنرمند! ای انقلابی!

بافته ای مبارزه ات را

روشن و رنگین

در این هشدار، در این پیشگوئی

عنقریب:

شش مخلوق شبح گونه

نیمه انسان \_ نیمه هیولا

با چشمانی عمیق و روشن

و بچه گر به ای سبز

## يك سند تاریخی از جنبش کارگری ایران

اعلامیه مشترک کارگران تراکتور سازی و ماشین سازی تبریز

کارگران و زحمتکشان ایران متحد شود!



اول ماه مه ۱۳۵۸، تهران

کارگران و زحمتکشان ایران!

ما کارگران کارخانه تراکتور سازی و ماشین سازی تبریز چندین سال است که در بدترین شرایط کار و زندگی، روزانه بیش از ۱۰ ساعت رنج کشیده ایم، در بدترین مکانها زندگی کرده ایم و با حداقل دستمزد که حتی شکم یک نفر را سیر نمی کرد خود و خانواده مان را به زحمت نگاه داشته ایم.

در تمام مدت این چند سال که هر روز آن برابمان یکسال می گذشت رژیم دیکتاتوری و کارگرکش شاه و سرمایه داران زالو صفت داخلی و خارجی هر روز شیره جانمان را بیشتر از روز پیش مکیده اند در حالی که هیچ حقی برابمان قائل نشده اند و هر وقت هم که اعتراض کرده ایم با زور سر نیزه و اخراج، صدای حق طلبانه ما کارگران ایرانی را در گلو خفه کرده اند و خلاصه اینکه طبقه کارگر ایران نه نان دارد، نه مسکن و نه آزادی.

در همین امسال ما چندین بار دست به اعتصاب زده ایم و خواستههای خود را به گوش مقامات مزدور کارخانه و رژیم ضد کارگری و ضد

خلق شاه رسانده ایم. ولی به چشم خود دیدیم بجای آنکه بخواستههای برحق ما توجه کنند باز هم مثل دفعات قبل با وعده و وعید و با تهدید و اخراج، با محاصره نظامی کارخانه و تهدید به کشتار و حتی با شلیک مسلسل می خواستند صف متحد ما را درهم بشکنند و باز هم ما را در فقر و تنگدستی و جهل و بیسوادگی نگه بدارند...

دوستان کارگر! اگر باز هم این وضع نکبت بار و طاقت فرسا را تحمل کنیم و با آن مبارزه ننمائیم، اگر ما کارگران با یکدیگر و با دیگر زحمتکشان خلقتان دست اتحاد ندهیم و به مبارزه مشترک برنخیزیم، همچنان در بند اسارت و سیه روزی خواهیم ماند. لذا برای ما هیچ راهی جز مبارزه باقی نمانده است. در این شرایط که خلق ایران بپا خاسته است تا از حقوق مسلم صنفی و سیاسی خود دفاع نماید ما نیز حمایت و پشتیبانی همه جانبه خود را از مبارزه بر حق و عادلانه تمامی کارگران، کارمندان، معلمان، دانشجویان و محصلین ایران اعلام نموده و مادام که به تمامی خواستههایمان جواب مثبت ندهند دست از اعتصاب برنخواهیم داشت.

بگذارید پشت دشمنان خلق ما از این اتحاد رنجبران و زحمتکشان ایران بلرزد! بگذار سرنگون گردند تمامی زورگویان، مفت خوران، جاسوسان و نوکران!

بدین وسیله ما کارگران تراکتور سازی و ماشین سازی اعتصاب خود را از تاریخ ۱۳-۸-۵۷ تا بدست آوردن تمامی خواستههایمان اعلام می داریم:

- ۱- لغو حکومت نظامی در سراسر ایران.
- ۲- آزادی بی قید و شرط کلیه زندانیان سیاسی.
- ۳- تامین خواستههای صنفی و سیاسی کارگران، معلمان، دانشجویان، کارمندان و محصلین سراسر کشور.
- ۴- قطع فوری کشتارهای وحشیانه مردم و محاکمه و مجازات مسببین کشتارهای اخیر.
- ۵- اخراج و تنبیه فوری مزدوران ضد کارگر کارخانه. تأییدی رئیس امور اداری، بزمی رئیس کارگزینی، سبکتکین رئیس حفاظت در کارخانه تراکتور سازی، رحیم زاده رئیس

حفاظت ماشین سازی و دیگر کارخانجات تبریز و اشرافی رئیس امور اداری در کارخانه ماشین سازی.

۶- اخراج کارشناسان خارجی که وجودشان ضروری نیست با نظر کارگران و کارمندان.

۷- لغو قراردادهای منع ورود کالاهای خارجی که در ایران می توان تولید کرد.

۸- انحلال سازمان کارگران و سندیکاهای وابسته به آن.

۹- تشکیل اتحادیه و سندیکاهای واقعی کارگری که از حقوق و حیثیت اجتماعی ما کارگران دفاع نماید.

۱۰- عدم دخالت ماموران انتظامی در امور داخلی کارخانه ها.

۱۱- رسیدگی به وضع نکبت بار بیمه و تامین دفترچه خدمات درمانی برای همه.

۱۲- اصلاح طرح طبقه بندی مشاغل.

۱۳- افزایش دستمزدها تا تامین کامل زندگی کارگران (به دلیل بالا رفتن سرسام آور قیمتها).

۱۴- پرداخت و افزایش حق مسکن به تمامی کارگران ۱۰۰۰ تومان برای افراد متاهل، ۷۰۰ تومان برای افراد مجرد.

۱۵- تصویب دو روز مرخصی در ماه (۲۴ روز در سال).

۱۶- برای هر يك روز غیبت باید دستمزد همان روز کسر شود.

۱۷- سلب اختیار اخراج بدون دلیل کارگران از کارفرما.

۱۸- بازگشت همکاری که به اتهام ناروای اخلاص گری اخراج شده اند و اعلام اسم آنها و ذکر علت اخراج آنها در تابلوی اعلانات.

۱۹- تقلیل ساعات کار از ۴۸ ساعت به ۴۰ ساعت در هفته (پنج روز کار در هفته روزی ۸ ساعت).

۲۰- کوتاه شدن دست دزدان و رسیدگی به دزدی های کلان چند میلیونی از بدو تاسیس کارخانه تا کنون و اعلام آن از رسانه های گروهی.

هرچه مستحکم تر باد اتحاد کارگران ایران. پیروز باد مبارزات حق طلبانه کارگران و زحمتکشان ایران.

درود بی پایان به شهدای راه رهائی خلق ایران.

کارگران تراکتور سازی و ماشین سازی تبریز  
۱۳-۸-۵۷

نشانی های حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مائونیست)

صندوق پستی: POSTFACH 900211, 51112 KÖLN, GERMANY

تارنمای حزب کمونیست (م ل م): WWW.SARBEDARAN.ORG ■ پست الکترونیکی: Haghghat@sarbedaran.org